

سرریز مهمان:  
فرنگیس بیات

# خشونت جنسی



عدالت ترمیمی [فرنگیس بیات] • روابط قدرت و نقش آن در تقلیل و نادیده گرفتن خشونت جنسی [فاطمه کریمی] • مردسالاری تنگنای اجتماعی مشترک مردمان ساکن ایران [منا سیلاوی] • آزار جنسی در آکادمی و معنای آن در ایران [ناهید مطیع] • آزار خیابانی، زنان ترک و «سوختن در فرهنگ» [سویل سلیمانی] • تجاوز به بدن‌های نامرئی (تحلیلی بر چگونگی بازنمایی خشونت جنسی در سینمای ایران) [نزهت بادی] • ما در جنبش می‌تو چه چیزهایی نداریم؟ [فرنگیس بیات] • بیان هنری ابزاری برای مقابله با خشونت علیه جامعه کوئیر [یاسمین فهد در گفتگو با علیرضا شجاعیان]

# فهرست عناوین

سخن سردبیر ..... ۲

عدالت ترمیمی ..... ۴

روابط قدرت و نقش آن  
در تقلیل و نادیده گرفتن خشونت جنسی ..... ۱۰

مردسالاری،  
تنگنای اجتماعی مشترک مردمان ساکن ایران ..... ۱۳

۱۶ ..... آزار جنسی در آکادمی و معنای آن در ایران

۲۱ ..... آزار خیابانی، زنان ترک و «سوختن در فرهنگ»

۲۴ ..... تجاوز به بدن‌های نامرئی

۲۸ ..... ما در جنبش می‌تو چه چیزهایی نداریم؟

بیان هنری،  
۳۴ ..... ابزاری برای مقابله با خشونت علیه جامعه کوئیر

# سخن سردبیر

برای

زینب، سپیده، پریسا، سهیلا، علیرضا، یاسمن، صبا، آتنا، گلرخ، فاطمه، نرگس، رومینا، سرگل و نسرين

هر جنبش اجتماعی در آغاز با مقاومت‌ها و پس‌زدن‌های متعددی مواجه است. نیروی پیش‌برنده حاملان، کنشگران و مخاطبان جنبش با توجه به ضرورت زمان و توان سازماندهی می‌تواند موانع را یکی پس از دیگری کنار زند و حتی در دوره‌ای که جنبش نتواند موفقیت‌های ملموسی به چنگ آورد، محتمل است آن را تبدیل به چرخ ایجاد تغییرات در ساحت‌های دیگر کند. به محض اینکه سیل جنبش راه می‌افتد، متوقف کردن آن ممکن نیست. جنبش‌ها دارای نیروی تسری‌بخش و همبستگی‌ساز هستند. این قول در مورد جنبش مبارزه با خشونت و آزار جنسی و جنسیتی معروف به می تو نیز کاملاً صادق است. آغاز می تو در فضای فارسی زبان نشان داد، نبود کانال‌های حقوقی، فقدان فرصت سامان‌یابی‌های مدنی یا امکان‌هایی برای گروه-نهادسازی و حتی ظرفیت‌هایی مثل تجمع‌های عمومی و پرفورمانس (اجرا)های خیابانی هیچ کدام نتوانست تبدیل به مانعی ساختاری برای متوقف کردن جنبش شود. در تجربه‌های مشابه بویژه در نمونه‌هایی که برای افزایش آگاهی و حساسیت و در نهایت همگانی شدن مبارزه علیه خشونت و آزار جنسی و به ثمر نشستن مبارزه، فرصت به راحتی در دسترس و فراهم بود، جنبش می تو در دیگر کشورها نتوانست از حمایت رسانه‌های جریان اصلی و رسمی بهره‌برد و در فاصله کوتاهی عمومی شود. این در حالی بود که در تجربه ما فضای آنلاین تا حدودی امکان‌های نداشته و دریغ‌شده بیرونی را جبران کرد. نیروی جنبشی می تو توانست با تکیه بر قوت پیوند سازش، ظرفیت بالایی را برای متصل کردن بخش‌های مختلف جنبش زنان، جامعه دگرباش و جنبش عمومی دادخواهی با روند همگانی خشونت پرهیزی که در سال‌های گذشته بر سر متوقف کردن اعدام، خشونت علیه زنان و کودکان، حمایت از پناهجویان و کمپین یک میلیون امضا، حقوق جامعه دگرباش و غیره بارها خود را نشان داده بود- فراهم کند. این جنبش فرصت جدیدی برای هم‌نشینی میان بخش‌های مختلف جامعه ایران فراهم کرد و مجدداً این یادآوری مهم را پیش چشم همه ما گذاشت که ندای ما از صدای دیگری شنیده می‌شود. به ما نشان داد زنجیره ساختن از مبارزه علیه خشونت بویژه خشونت‌های جنسی و جنسیتی در برش‌های متعددی از این جامعه معنا می‌یابد و مبارزه با خشونت و آزار جنسی تلاشی تک بعدی یا تک میدانی نیست. همبستگی هم ابزار این مبارزه است و هم نتیجه آن.

مبارزه با خشونت و آزار جنسی تبدیل به محوری برای همیاری و کمک در بیان روایت‌ها، بازسازی گروه‌ها، تسهیل انتقال روایت‌ها و ساختن همبستگی‌های عاطفی جدید شد و گشایش‌های جدیدی را رقم زد. به لحاظ تکرر صدایی این شماره اسپکتروم با تعهد بر سر حفظ همین دستاوردها از نویسندگان مختلفی از جوامع غیراکثریتی در ایران دعوت کرد تا مسئله آزار جنسی را با قلم و بیان خودشان به گوش دیگران برسانند. این چنین بود که ما روبروی روشنگری آنها قرار گرفتیم.

در این مجموعه دکتر فاطمه کریمی از تاثیر روابط قدرت و نادیده گرفته شدن آزار بر زنان بویژه در موقعیت‌هایی که آزارگر چهره‌ای با سرمایه نمادین و پایگاه مردمی و چهره‌ای محبوب عمومی است، می‌گوید. رنگ باختن همدلی و دلیل تراشی برای وقوع آزار و نقش طرفداران چهره‌های سیاسی در ناباورپذیر کردن آزار توضیح داده می‌شود. منا سیلاوی از فشارهای چند لایه‌ی پدرسالاری به عنوان تنگنای عمومی سایه انداخته بر سر مسائل اجتماعی در ایران و بویژه در جامعه عرب برای ما روشن می‌کند که مبارزه با چنین پدیده‌ای چه تبعاتی برای زن عرب دارد. دکتر ناهید مطیع با بررسی آزار در محیط آکادمی از تاثیر پاکسازی‌های علمی همچون انقلاب فرهنگی و اسلامی کردن دانشگاه بر واژگون شدن اهداف توسعه اجتماع‌محور دانشگاه و ظهور پدیده آزار جنسی در چنین بستری با ما سخن می‌گوید. سویل سلیمانی با روایتی از آزار جنسی در تجربه خیابانی از زبان یک فمینیست ترک چالش مقابله با آزار جنسی را در قطب‌بندی‌های مرکز- حاشیه و فشار مضاعف بر زن ترک برای ما بازگو می‌کند. نزهت بادی با طرح پرسشی از بازنمایی خشونت جنسی در سینمای ایران، بر این نکته دست می‌گذارد که مسئله فقط طرح موضوع تجاوز در سینما نیست، بلکه چگونگی بازنمایی آن و کنکاش پیرامون دلایل و نتایج آن است که اهمیت بیشتری دارد چرا که فیلمسازان در پرداختن به چنین موضوعی باید به نقش و تاثیر باورهای دینی، نگرش‌های پورنوگرافیک، ساختارهای قدرت توجه کنند.

من نیز در دو مطلب جدا اما به لحاظ پیوستگی بهم متصل از چیستی و چگونگی عدالت ترمیمی نوشته‌ام و در وجهی دیگر از کمبودهای آن در جنبش می‌توانم ایرانی. ما در این شماره علاوه بر موضوع آزار جنسی زنان به آزار جنسی اقلیت‌های جنسی و جنسیتی هم پرداخته‌ایم. فهد با پرسش از وضعیت خشونت و آزارهای جنسی در جامعه هنری LGBTQI+ پرسش‌هایی را از علیرضا شجاعیان هنرمندی از این جامعه با ما مرور می‌کند.

مجموعه با ارائه معرفی کوتاهی از ابتکارهایی در باب مبارزه با خشونت و آزار جنسی گامی برای ارتقا ارزیابی جنبش جوان اما پر قدرت مبارزه با خشونت و آزار جنسی می‌تواند برمی‌دارد و امید دارد این آغاز تداوم داشته باشد. می‌توان گفت جنبش می‌تواند در کنار اتصال فضاها، مختلف‌کنشگری به یکدیگر و نیروهای پرسابقه و جوان در افق تحولات اجتماعی ایران می‌تواند به ظهور کنش‌گران و ترویج‌گران با انگیزه و آینده‌دار جدیدی منجر شود. این شماره اسپکتروم ایستاده بر این تلاش‌ها با همراهی گروه‌های مختلف جنبش زنان و کنشگران جامعه LGBTQI+ ممکن شد.

فریاد یی





# عدالت ترمیمی

فرنگیس بیات ، دکترای علوم سیاسی از موسسه مطالعات سیاسی لیون

Photo credit by Maxim Hopman

بهترین نتیجه عدالت ترمیمی در فضایی که حتی عدالت کیفری نمی‌تواند قاطعانه و سازنده عمل کند، «برگرداندن مسئولیت» به افراد است؛ مقابله با شانه خالی کردن از مسئولیت، که گمشده فرهنگ عمومی و حرفه‌ای ماست

عدالت ترمیمی با دادن فرصت به بیان عواطف و صدمه‌های ناشی از جرم و خشونت، گفتگو بر سر صدماتی که در احکام دادگاه‌های کیفری مورد توجه نیست را ممکن می‌کند و هم‌زمان برای جبران آن مسئولیت تعریف می‌کند

بحث بر سر پرونده‌های خشونت و آزار جنسی تقریباً به همه محتوای نوشتاری و تصویری در فضای مجازی و غیرمجازی راه پیدا کرده است. طرح عمومی این مسئله زمینه‌های مهمی را برای توجه دادن و شناخت بیشتر مردم، افکار عمومی و گروه‌های حرفه‌ای از چرایی و چگونگی وقوع این شکل از خشونت‌ها فراهم آورده است.

برای حل مساله آزار و خشونت‌های جنسی از رویکردی به نام عدالت ترمیمی به عنوان راه‌حل نام برده می‌شود. در عین حال به نظر می‌رسد که راه‌حل‌های متصور، پیشنهاد شده یا گفتگو شده تا حدودی ناشناخته هستند، نابسند جلوه می‌کنند و شاید خودشان تبدیل به مانع بزرگی برای رفع خشونت‌ها شوند. در این نوشته، کمی بر این وضعیت دقیق می‌شویم: اینکه چرا عدالت ترمیمی ظهور کرد؟ این رویکرد به تحقق عدالت چگونه می‌تواند بخشی از راه‌حل و بخشی از مبارزه علیه خشونت باشد؟ و احتمالاً روبروی چه موانع دشواری قرار می‌گیرد؟ عدالت ترمیمی راه‌حلی است که اقبال زیادی به آن شده است و در عین حال محدودیت‌ها و تفاوت‌های اساسی نیز با عدالت کیفری و عدالت گذاری دارد. اینکه با چه شروطی می‌توان سراغ عدالت ترمیمی رفت و احتمالاً چه مزیت‌ها و یا چالش‌هایی نسبت به عدالت کیفری دارد، سوال‌هایی هستند که به آن جواب می‌دهم. عدالت ترمیمی فرمول جادویی حل همه خشونت‌ها و مسائل نیست، اما ظرفیت بالایی برای انسجام بخشی به جامعه و هم‌زمان اجرای عدالت دارد. تجربه ما از اجرای عدالت معمولاً به جا ماندن زخم‌هایی است که هر آن می‌تواند دوباره سرباز کند، چون به درستی به آن رسیدگی نشده است. عدالت ترمیمی راهی برای احقاق حق با رضایت، تفاهم و کوششی است که می‌خواهد چیزی بر پیکر یک جامعه بیافزاید با این هدف که قدرت‌مندتر شود نه اینکه مضروب بماند یا لت و کوب رها شود.

## ظهور عدالت ترمیمی

عدالت ترمیمی تدریجاً با بروز نابسندگی‌ها و محدودیت‌هایی که در نظام عدالت کیفری پیدا شده بود، ریشه داد. قبل از اینکه توضیح مربوط به عدالت ترمیمی را دنبال کنیم، کمی از نابسندگی‌های عدالت کیفری بگوییم. اساس عدالت کیفری یا عدالت سزاده بر جزا دادن ناقضان قوانین و توجه به وقوع جرم یا شکسته شدن مواد قانونی است. در عدالت کیفری مقابله با مجرم و تعیین کیفر مساله‌ای قانونی است. این شیوه از دادرسی همواره مراقب شکسته شدن رابطه میان فرد با دولت بوده است. عدالت کیفری و رویه محکوم کردن بزهکار یا آزارگر چندان توجهی به چرایی وقوع خشونت، آزار یا جرم و تاثیر آن بر روابط انسانی، خانوادگی و اجتماعی ندارد و اهمیتی هم برای درک زمینه‌های وقوع آن قائل

نیست؛ در عین حال تعهدی هم برای شناسایی این پیش زمینه‌ها ندارد. فرد در پی نقض و شکستن اصول قانونی در رابطه‌اش با دولت مسئول و مجبور به پرداخت خسارت یا تحمل کیفر است. یک سویه بودن نظام قضایی کیفری مبنی بر تصمیم‌گیری از بالا، اعمال شکلی از جزا یا حتی بازپروری به جای زندان و موظف ماندن افراد به پذیرفتن حکم‌های کیفری بدون توجه به اینکه چرا جرمی اتفاق افتاده است و چه تأثیراتی بر قربانی گذاشته است، تردیدها و مقاومت‌هایی را برانگیخت.

خاستگاه اولیه جنبش عدالت ترمیمی به آمریکای شمالی برمی‌گردد. از دهه ۱۹۷۰ در شکل‌ها و مناسبت‌های متعددی جنبش‌های مختلف اجتماعی برای مقابله با نظام خشن مجازات کیفری و برخوردهای قضایی جزا محور خود را نشان می‌دادند. تعداد بالایی از زندانیان از میان جوامع فقیر، بومی و البته بزهکاران کم سن و سال بودند و زندانی شدن و انگ زندان رفتن، باعث پیچیده‌تر شدن روابط اجتماعی و بروز محرومیت‌های بیشتر اقتصادی و اجتماعی برای این گروه‌ها شده بود. هزینه‌های دادرسی بالا بود و پیچیده بودن مسیر دعوای حقوقی، قابل طرح نبودن بعضی جرایم در دادگاه‌ها، فقدان کد حقوقی برای پیگیری قضایی برخی آسیب‌ها و خشونت‌ها، نارضایتی و نگرانی از نابسندگی و ناکارآمد بودن حکم‌های قضایی همه و همه جوامع محلی شامل کنشگران بومی، گروه‌های فرهنگی، اجتماعات مذهبی مسیحی و گروه‌های مردمی را بر آن داشت تا به شیوه‌های دیگری برای اجرای عدالت روی آورند.

در میان بعضی از این جوامع رویه‌هایی سنتی از حل دعوا با تکیه بر تجربه‌های بومی حل و فصل اختلافات وجود داشت. تدریجاً تجربه‌های پراکنده‌ای در میان این جوامع ظهور کرد. با فراگیرتر شدن این خواست‌ها جنبش عدالت ترمیمی راه‌حل‌های مشارکتی را [با حضور آزارگر و آزاردیده، خانواده‌هایشان و افراد نزدیک در محله، جامعه و متخصصان] با تأکید بر عواطف و نیازهای مشارکت کنندگان، بازسازی روابط آسیب دیده و ترسیم چشم‌اندازهای آتی برای جبران خسارت و کسب رضایت همراه با پذیرش مسئولیت در جرم تعقیب می‌کرد. جستجوی عدالت ترمیمی با چنین مختصاتاتی نه در قالب صدور حکمی کیفری که به عنوان راه‌حلی اجماعی و توافقی سازنده میان ذی‌نفعان برای جبران صدمه و خسارت ناشی از جرم، خشونت یا بزه مورد توجه قرار گرفت. این گروه‌ها در عین حال تلاش می‌کردند از یک سو حق قربانیان را احیا کنند و از سوی دیگر از وضعیت زندان رفته‌ها و حبس کشیده‌ها مطلع شوند. تلاش می‌کردند به شکلی مانع از فراموشی احقاق حق قربانی شوند و در مقابل بزهکار، خاطی یا کیفردیدگان را هم به شکلی به جامعه برگردانند. در این فضا بود که عدالت ترمیمی ظهور کرد. جنبشی که خود را ملزم به احقاق حق قربانی و هم‌زمان توجه به وضعیت خطاکار و بزهکار می‌دانست.

## تعریف مفهومی

در تعریف مفهومی عدالت ترمیمی هدف این شیوه از دادرسی جبران صدمه، بازسازی روابط، فهم چرایی وقوع جرم یا آزار، تلاش برای جایگزین کردن راه‌حلی سازنده به جای محکومیت‌های سنتی، جستجوی بخشش و پذیرفتن مسئولیت و البته فراتر رفتن از تنبیه‌هایی است که اساساً عدالت کیفری مشغول آن است. عدالت ترمیمی جایگزین نظام عدالت کیفری نبوده و نیست، بلکه بیشتر به عنوان مکملی برای احقاق حق، ترمیم روابط میان افراد و/با جامعه و دارای افق آینده‌نگرانه است. عدالت ترمیمی اساساً گفتگویی است و از این حیث فرصت بی‌نظیری به قربانی یا آزاردیده برای بیان عواطف، سرخوردگی‌ها و صدمه‌های ناشی از بزه یا آزار می‌دهد. متقابلاً چنین فضایی را برای آزارگر و بزهکار هم فراهم می‌کند و از او می‌خواهد که با بیان شرایط در جستجوی بخشش، کسب رضایت و به طریقی جبران مافات باشد. هر چه روابط میان آزاردیده و آزارگر، بزهکار با بزه دیده و خطاکار با آسیب دیده به هم



نزدیک‌تر باشد، به‌نظر می‌آید اجرای عدالت ترمیمی سازنده‌تر عمل کند.

با این همه، نباید تصور کرد که همه مجبور به پیروی از عدالت ترمیمی هستند، اما محدودیت‌ها، غیرممکن‌های عدالت کیفری، گاهی سکوت قانون در مورد آزار یا بزه و هزینه‌های پیگیری قضایی کلاسیک نیاز به پیش بردن عدالت ترمیمی را ضروری‌تر می‌کند. عدالت ترمیمی با دادن فرصت به بیان عواطف و صدمه‌های ناشی از جرم و خشونت، گفتگو بر سر صدماتی که در احکام دادگاه‌های کیفری مورد توجه نیست را ممکن می‌کند و هم‌زمان برای جبران آن مسئولیت تعریف می‌کند. نکته اما بسیار حساس این‌که عدالت ترمیمی پیش شرط‌های مهمی دارد و در غیر این‌صورت می‌تواند علیه خودش عمل کند.

## پرونده‌های عدالت ترمیمی

طیف گسترده‌ای از موضوعات در دهه‌های اخیر به عدالت ترمیمی سپرده شده است. در این میان بزهکاری نوجوانان، بروز اختلاف و خسارت ساده میان همسایه‌ها، خطای پزشکی، دعوای خانوادگی و البته پرونده‌های مرتبط با خشونت و آزار جنسی قابل ذکر است. حتی در مواردی مثل جنگ‌های داخلی و اجرای عدالت در پی نسل‌کشی و جنایت علیه بشریت، عدالت ترمیمی مسئولیت قبول کرده است. مدل‌های مختلفی نیز در این مسیر تجربه شده است: مصالحه قربانی محور، گفتگوهای خانوادگی، جلسه‌های محکومیت به جبران، مجامع گفتگویی و ترکیب حکمیت‌های سنتی با اصول مدرن. هر چه ضرورت و نیاز برای در پیش گرفتن عدالت ترمیمی در دهه‌های گذشته بیشتر شده، تجربه‌های متعددی نیز ثبت شده است، اما آنچه نباید در این میان مورد بی‌توجهی قرار بگیرد، محدودیت‌ها و احتمالات ملاحظات مهمی است که در مورد عدالت ترمیمی نمی‌توان به سادگی از آن گذشت.

عدالت ترمیمی فرمول جادویی حل همه مسائل و پرونده‌های مرتبط با خشونت و جرائم نیست. اول اینکه نمی‌تواند به‌صورت تحمیلی و بخشنامه‌ای به قربانی یا آزاردیده تحمیل شود. برای توسل جستن به این رویه باید مجهز به پیش شرط‌های مهمی بود. عدالت ترمیمی نه شباهتی با رویه‌های کدخدامنشی، کوتاه آمدن، سرهم بندی کردن دارد و نه قرار است اجباراً همه را به مصالحه بکشانند. نه تکلیفی برای آشتی است و نه مجلسی برای پاک کردن صورت مسئله. عدالت ترمیمی باید در هر محیطی و در هر بستری متکی به شناخت ویژگی‌های آن جامعه، امکانات، نیروها و موانع احتمالی تحقق این شکل گروهی و اجماعی از عدالت مورد ریزینی قرار گیرد. عدالت ترمیمی جبران مافات خشونت و جرم از پایین توسط ذی‌نفعان درگیر در ماجراست. معمولاً قربانی (بزه‌دیده)، خطاکار (بزه‌کار)، خانواده‌ها، اطرافیان، کارشناسان، حقوقدانان و حمایت‌گران محلی در جریان جلسات مشارکت دارند. تقدم و تاخر ورود ذی‌نفعان به جلسات، شیوه و فضای آزاد بیان صدمه و آسیب و بی‌طرف بودن میزبان جلسات نقش مهمی در موفقیت این رویه دارد.

به عنوان مثال برای رسیدگی به گزارش آزار جنسی یک نوجوان توسط فروشنده‌ای در یک محله، باید در مورد چنینش و دعوت از سایر ذی‌نفعان با توافق قربانی قبل از هر کاری هماهنگی صورت گیرد. وارد شدن اعضا خانواده در پرونده‌های آزار جنسی ممکن است حساسیت و دشواری‌های پیچیده‌ای را به ماجرا اضافه کند در حالی که احتمالاً مشارکت دوستان، گروه حرفه‌ای یا واسطی مورد اعتماد در مراحل اولیه بهتر می‌تواند به حل موضوع کمک کند. در چنین پرونده‌هایی سن قربانی، موقعیت اجتماعی او، شبکه دسترسی او به حمایتگران، رسانه‌ها و... مهم است. در پرونده بدهی با رویکرد ترمیمی شاید حضور خانواده و بیان واقعیات سخت اقتصادی بتواند مصالحه را ساده‌تر کند. در پرونده‌های بخشش اعدام

در تجربه‌های متعدد در ایران حضور هنرمندان یا چهره‌های مورد اعتماد عمومی نقش مهمی ایفا کرده است. در پرونده بزهکاری اطفال شاید تلاش افراد مسن فامیل یا سرشناسان مورد اعتماد دو طرف بتواند به ساخته شدن راه حل با ثبات‌تری کمک کند، اما اینگونه نیست که بتوانیم عدالت ترمیمی را به عنوان رویکردی همه جایی و همه زمانی برای همه تجویز کنیم. نمونه‌های هشدارآمیزی نیز از پیگیری این شیوه عدالت گزارش شده است.

## سویه‌های هشدار

از آنجایی که به کار بردن عدالت ترمیمی در مقابل خشونت و برجسته کردن آن در مقابل عدالت کیفری سویه‌های صلح‌آمیز و بسیار لطیفی دارد، گاهی بیش از اندازه ساده کننده است و حتی می‌تواند وجوه سخت مساله تحقق عدالت را بپوشاند. یکی از این اسطوره‌ها «سرعت بخشش» است. انتظار از حل و فصل شدن همه جانبه، فوری نتیجه دادن یا «کوتاه آمدن» می‌تواند موانع جدی برای تحقق عدالت باشد. شکلی از اجبار به انجام آن شاید حتی منجر به تقویت نیروی تلافی و قدرت گرفتن رویه‌های انتقامی شود. یکی دیگر از اسطوره‌ها «اجبار به رضایت» است. گاهی ممکن است کسب رضایت موجب فشار بیشتر بر قربانی و خانواده او شود و آنها را از درپیش گرفتن جلسات گفتگو با آزارگر خسته کند. تلاش برای رسیدن به راه‌حلی متناسب و مورد پذیرش دو طرف نمی‌تواند و نباید در درون خود حامل اجبار و زور باشد. عدالت ترمیمی نه سرپوشی برای آزار است و نه دعوت به گم و گور کردن روایت آزار و نه سخت‌گیری اجباری برای ساختن صلحی اجباری. عدالت ترمیمی برای جبران مشکلات تکراری عدالت کیفری جزامحور ظهور کرده است. ساده سازی این رویه بسیار پیچیده و حساس حتی می‌تواند درک ناکامی بعد از آسیب دیدگی از خشونت و جرم را مجدداً تشدید کند و به جای اینکه گشایش سازنده‌ای را فراهم آورد، به بروز بغض فروخورده مخربی منجر شود. عدالت ترمیمی محدودیت‌هایی دارد و مساله بازدارندگی و پیشگیری از جرم و خشونت و عدم تکرار، زوایا و پیچیدگی‌های زیادی دارد که تنها نباید به صرف برگزاری جلسات گفتگویی به وقوع آن اطمینان پیدا کرد.

در پایان برای تاکید مجدد به پیش شرط‌های درپیش گرفتن عدالت ترمیمی و برگزاری آن برای نتیجه‌گیری منصفانه و سازنده به تجربه بسیار حساسی که در دهه ۱۹۹۰ پس از جنگ داخلی رواندا و کشتار قومی در این کشور اتفاق افتاد مراجعه می‌کنیم. رواندا در فردای جنگ داخلی با محاکمه ۸۰۰ هزار نفر از افرادی مواجه بود که در ارتباط با جرائم مربوط به نسل‌کشی متهم شده بودند. زیرساخت حقوقی در تشکیلات عدالت کیفری (کلاسیک) در این کشور پاسخگوی برگزاری این محاکمات نبود. قربانیان نسل‌کشی پرتعداد و خانواده‌های زیادی از بین رفته بودند. در عین حال این کشور مجهز به سنت تاریخی برگزاری دادگاه‌های محلی و مجامع حل اختلاف بود که «گاکاکا» نامیده می‌شد. با در نظر گرفتن محدودیت‌ها، تصمیم کلی بر پیگیری عدالت ترمیمی بود. در جریان برگزاری این دادگاه‌ها، خانواده قربانیان از سوی دولت برای حفظ «وحدت ملی» تحت فشار بودند. حقوقدانان متخصص در همه جلسات مشارکت نداشتند. برگزار کنندگان اجازه طرح جزئیات کشتار را به شرکت کنندگان نمی‌دادند و قربانیان یا اطرافیان‌شان با لکنت و گاه با ترس از آنچه بر سرشان رفته بود، سخن می‌گفتند. جلسات کمابیش هدایت شده بود. در مجموع تجربه «گاکاکا» بیشتر از آنکه بتواند به «واگفتن حقیقت» کمک کند، وضعیت تروماتیک و رنج‌آوری را برای بازماندگان درست کرد. بیش از آنکه بتواند مسئله احیا مسئولیت را زنده کند، فرهنگ مصونیت از مجازات را دامن زد. بیش از آنکه خانواده‌ها و بازماندگان و قربانیان بتوانند در مورد رنج و محنت این کشتارها صحبت کنند، مجبور به «مبادی آداب بودن» و «گذشت کردن» می‌شدند و نتیجه آنکه تجربه رواندا برخلاف دیگر تجربه‌های عدالت ترمیمی، مملو از شکاف‌ها و قطبی‌شدن‌های جدید در جامعه بود.

عدالت ترمیمی رویه‌ای است که برای نزدیک شدن به آن باید مجهز به پیش بینی‌های دقیق بود. در پرونده خشونت و آزارهای جنسی پیگیری در مسیر «عدالت ترمیمی» زمانی ضرورت بیشتری پیدا می‌کند که راه‌های حل و فصل و پیگیری از وقوع مجدد خشونت جنسی در قانون کافی و موثر نیست. به زبان دیگر امکان پیگیری قضایی و احتمالاً کیفری نابسند است. به لحاظ زمانی، زمان زیادی از وقوع آزار گذشته و حتی ممکن است طرح آزاردیدگی به واسطه محدودیت‌های جغرافیایی، موقعیتی و وضعیت احوالات شخصی آزاردیده سال‌ها و مدت‌ها مسکوت مانده باشد. خواست رسیدگی یا موقعیت رسیدگی دچار موانعی بوده باشد. معمولاً اقبال به عدالت ترمیمی در چنین فضایی و جاهت بیشتری پیدا می‌کند. اما از آنجایی که احقاق حق مشمول مرور زمان یا شرایط نیست، تلاش برای روایت آزاردیدگی شروع تحقق عدالتی است که قبلاً پیگیری‌اش به در بسته خورده است. عدالت ترمیمی رویه‌ای سازنده، پیچیده، حساس و بسیار پرمخاطره برای احقاق حق است. حسن نیت یا انسداد نهادی یا کمبود زیرساخت حقوقی، ضرورت آن را بیشتر می‌کند اما همچنان باید مراقب آماده کردن زمینه‌های کافی و مناسب برای توسل جستن به آن هم بود. بهترین نتیجه عدالت ترمیمی در فضایی که حتی عدالت کیفری نمی‌تواند قاطعانه و سازنده عمل کند، «برگرداندن مسئولیت» به افراد است؛ مقابله با شانه خالی کردن از مسئولیت، که گمشده فرهنگ عمومی و حرفه‌ای ماست.

## References :

- Handbook on Restorative justice programmes. CRIMINAL JUSTICE HANDBOOK SERIES. UNITED NATIONS New York. 2006. Chapter 3
- Greg Mantle, Darrell Fox and Mandeep K. Dhami. RESTORATIVE JUSTICE AND THREE INDIVIDUAL THEORIES OF CRIME. Internet Journal of Criminology IJC
- Theo Gavrielides (2007). Restorative Justice Theory and Practice: Addressing the Discrepancy. Hakapaino Oy, Helsinki, Finland
- Rwanda: Mixed Legacy for Community-Based Genocide Courts. Human Rights Watch. May 31, 2011 News Release
- Barton, Charles (2000). Theories of Restorative Justice. Australian Journal of Professional And Applied Ethics. Vol.2, Issue.1: 41-53
- Wexler. L., Robbenolt. J.K., Murphy.C. (2019). “#MEETOO, TIME’S UP, AND THEORIES OF JUSTICE”. University of Illinois Law Review. Vol.29. No.1



فاطمه کریمی، دانش‌آموخته مدرسه مطالعات عالی علوم اجتماعی پاریس، محقق و فعال حقوق زنان

# روابط قدرت و

## نقش آن در تقلیل و نادیده گرفتن خشونت جنسی

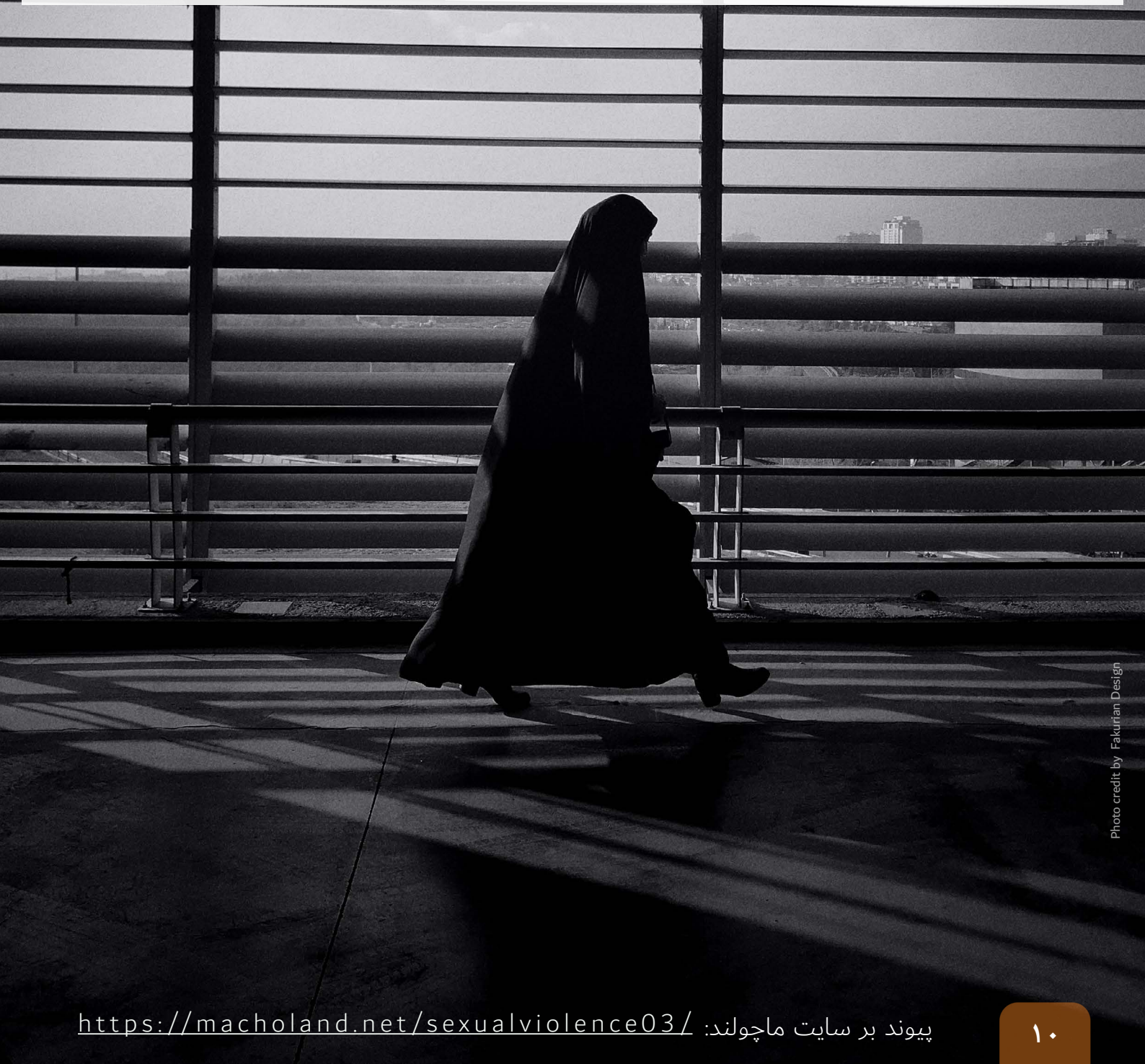


Photo credit by Fakurian Design

## افشاگری آزارگری جنسی مردان زمانی مساله‌دار می‌شود که مردان آزارگر از سرمایه نمادین و پایگاه مردمی بیشتری برخوردار باشند

به دلیل زن‌ستیزی حاکمیت و همچنین سابقه جنسیت‌زدگی بسیاری از مردان حامی حکومت، افشاگری‌های آزار جنسی مربوط به آن‌ها اغلب راحت‌تر پذیرفته شده و با قربانیان‌شان همدلی بیشتری ابراز می‌شود

یکی از اصول اساسی مرتبط با میث خشونت‌های جنسی مردان علیه زنان، به میل مردان در تملک‌خواهی و اعمال قدرت بر بدن زنان برمی‌گردد. تعاریف کلیشه‌ای از زنانگی و مردانگی و تقسیم نابرابر منابع قدرت اقتصادی و اجتماعی بین دو جنس به افزایش خشونت مردان علیه زنان انجامیده، به طوری که در حال حاضر به یکی از ویژگی‌های روزمره زندگی بسیاری از زنان در چهار گوشه دنیا تبدیل شده است. در جوامعی مثل ایران جایی که سلطه مردان بر زنان چه در حوزه عمومی و چه در حوزه خصوصی به شکلی ساختاری از راه قوانین، آموزش، رسانه، دین و... نهادینه شده، خشونت جنسی مردان بر زنان از پیچیدگی بیشتری برخوردار است. در نتیجه نه تنها خشونت علیه زنان تقویت شده بلکه خشونت به شکلی سیستماتیک عادی سازی شده و یا نادیده انگاشته می‌شود.

قانون حداقل سن ازدواج، حق تمکین و عدم تعریف مشخص از خشونت علیه زنان از جمله موارد حقوقی هستند که صراحتاً به تقویت خشونت علیه دختران و زنان در چارچوب نهاد خانواده می‌انجامند. علیرغم امضای مشروط کنوانسیون جهانی حقوق کودک توسط حکومت ایران که در آن کلیه افراد زیر ۱۸ سال «کودک» و «نابالغ» تلقی شده و داشتن هرگونه رابطه جنسی با آنان جرم محسوب می‌شود، اما حداقل سن ازدواج برای دختران ۱۳ سال و برای پسران ۱۵ سال تعیین شده است. این قانون حتی پا را از این هم فراتر گذاشته و با سه شرط «اذن ولی، به شرط رعایت مصلحت و با تشخیص دادگاه صالح»، ازدواج دختران قبل از ۱۳ سالگی و پسران قبل از ۱۵ سالگی را مجاز شمرده است. بر طبق اصل تمکین نیز زنان موظفند در مقابل دریافت نفقه، نیازهای جنسی همسران‌شان را ولو بدون داشتن تمایل یا رضایت شخصی برآورده کنند. این در حالی است که امروزه رابطه جنسی اجباری با همسر در بسیاری از کشورها از موارد «تجاوز» محسوب می‌شود.

بعد از سال‌ها تلاش فعالان حقوق زنان، اخیراً با هدف کاهش خشونت علیه زنان لایحه‌ای تحت نام «لایحه صیانت، کرامت و تامین امنیت بانوان» تصویب شده، اما این لایحه هنوز ناقص است و فاصله زیادی با استانداردهای بین‌المللی دارد. اگرچه این لایحه، خشونت علیه زنان را به شکلی گسترده تعریف کرده و شکل‌های مختلف خشونت علیه زنان را جرم انگاری می‌کند اما برخی از اشکال خشونت علیه زنان مثل ازدواج کودکان و یا تجاوز به همسر شامل این جرم انگاری نیستند و سازوکارهایی نیز جهت حمایت از زنان قربانی پیشینی نکرده است. در چنین شرایطی است که بسیاری از موارد خشونت علیه زنان اصولاً نادیده گرفته می‌شوند و مرد ایرانی می‌آموزد قدرت برتر را در رابطه (در چارچوب ازدواج و یا خارج از روابط زناشویی) دارد و این شخص وی است که زوایا و دامنه رابطه را تعیین می‌کند. در مقابل اکثر زنان نیز در مقابل اشکال مختلف خشونت سکوت می‌کنند که از قضا در شکل غالب به معنی پذیرش یا درونی کردن این روابط خشونت‌آمیز نیست. واکنش عمومی به برخی از زنانی که سکوت‌شان را در برابر اشکال مختلف خشونت‌های اعمال شده از سوی مردان شکسته و در این ارتباط دست به افشاگری زده‌اند می‌تواند تا حد زیادی دلایل و چرایی این سکوت را توضیح دهد.



اثبات وقوع خشونت علیه زنان خصوصا خشونت جنسی در اغلب دادگاه‌های خانواده ناموفق است و اکثر قضات آن را نادیده می‌گیرند؛ واکنش به افشاگری‌های زنان چه در فضای عمومی و چه در فضای مجازی هم چندان مستثنی از این رویکرد نیست و انگشت اتهام بدنه اصلی جامعه نیز کماکان به سمت زنان است. در واکنش به متلک پرانی و دست مالی کردن زنان در فضای عمومی کوچه و خیابان، در غالب موارد این بدحجابی و یا ظاهر زنان است که مورد قضاوت قرار می‌گیرد. «کرم از خود درخته» واکنش غالب و تکراری بسیاری از عابری است.

فضای مجازی هم مملو از چنین واکنش‌هایی است با این تفاوت که واکنش به افشاگری‌های زنان خصوصا آنگاه که مردانی با منابع قدرت بیشتر را هدف قرار دهد، تندتر و اغلب خصومت‌آمیزتر خواهد بود. البته تفاوت‌هایی در نوع برخورد با این افشاگری‌ها وجود دارد؛ در شرایطی که خصومت و تنش ویژگی غالب در رابطه شهروندان و حاکمیت است، افشاگری و به چالش کشاندن مردانی که رابطه نزدیک‌تری با حاکمیت دارند، اغلب با استقبال عمومی روبرو می‌شود. به دلیل زن‌ستیزی حاکمیت و همچنین سابقه جنسیت‌زدگی بسیاری از مردان حامی حکومت، افشاگری‌های آزار جنسی مربوط به آن‌ها اغلب راحت‌تر پذیرفته شده و با قربانیان‌شان همدلی بیشتری ابراز می‌شود. برای مثال، روایت‌های مربوط به تجاوز و تعرض سعید طوسی به کودکان بی‌چون و چرا تصدیق شد. همین واکنش‌ها را در مورد افشاگری‌های مربوط به آزارگری نماینده پیشین مجلس، سلمان خدادادی، شاهد بودیم. خیلی قبل از آن که وی در دادگاه حاضر شود، بسیاری وی را متجاوز دانستند و او را محکوم کردند، اما افشاگری آزارگری جنسی مردان زمانی مساله‌دار می‌شود که مردان آزارگر از سرمایه نمادین و پایگاه مردمی بیشتری برخوردار باشند. برای مثال، افشاگری‌های مربوط به آزار جنسی خواننده‌ای محبوب، فیگورهای سیاسی-ادبی و یا مخالفان حکومت باورناپذیرتر هستند و به همان نسبت همدلی با فرد قربانی کمتر است. از یک سو، اغلب این افشاگری‌ها هم از سوی خود متهم و هم از سوی طرفدارانش به کل رد می‌شوند. واکنش به این دسته از روایت‌ها اغلب با اما و اگرهای زیادی همراه می‌شود و بر مخدوش بودن روایت تاکید می‌شود. برای مثال برخی از زنان با برجسته کردن تجربیات و روابط مبتنی بر احترام و بدون آزار خود با متهم مورد نظر سعی می‌کنند راستی روایت یا روایت‌های مطرح شده را خنثی کنند. یا اینکه زنان افشاگر با اتهامات سیاسی روبرو می‌شوند. برای مثال، سواستفاده حاکمیت از برخی از زنان (که اخیرا به این دسته از زنان «پرستو» گفته می‌شود) در جهت به دام انداختن مخالفان سیاسی خود در مواردی موجب شده که فیگورهایی که روایت‌های آزارهای جنسی‌شان منتشر می‌شود با متهم کردن راویان افشاگر خود به «پرستو» و یا عامل دست حاکمیت بودن، خود را از اتهامات وارده تبرئه و صدای زنان افشاگر را خنثی کنند. از سوی دیگر، آنجا که افکار عمومی رگه‌هایی از روایت افشارگرانه مربوط به خشونت و آزار جنسی متهم مورد نظر را باور می‌کند، اما هم‌زمان زنان آزاردیده نیز مورد سرزنش قرار می‌گیرند. با رویکردی اخلاق‌گرایانه و اظهاراتی فرادستانه و از بالا به پایین از قبیل «چرا باید دعوت یک مرد مجرد را قبول می‌کرد؟»، «چرا با طرف مشروب خورد؟» و یا این که «ما می‌دانستیم طرف این کاره است و گول نخوردیم» و... در مقصر دانستن زنان قربانی سهیم می‌شوند. در اغلب موارد این خود زن‌اند که به «سهل‌الوصلی» و یا در بهترین حالت به «بی‌احتیاطی» متهم می‌شوند. در چنین مواردی، اگر همبستگی بیشتری بین مردان و مرد متهم به آزار جنسی ایجاد می‌شود، برخی از زنان اما از بیان همبستگی خود با زنان افشاگر امتناع کرده یا خنثی عمل کرده و یا کمتر با زن افشاگر همدلی می‌کنند و یا بدتر این که روایت‌های وی را به بهانه نداشتن مدرک کافی کذب محض تلقی می‌کنند.

با این حال، افشاگری‌های مربوط به خشونت علیه زنان از سابقه چندان در جامعه داخل و خارج ایران برخوردار نیست. زنان در بیان روایت‌های افشاگرانه خود در ابتدای راه هستند. هم افکار عمومی راه درازی برای پذیرش روایت‌های افشاگرانه زنان در پیش دارد و هم زنان که هدف غالب خشونت‌های جنسیتی هستند قرار نیست به این زودی دست از بیان روایت‌های افشاگرانه خود بردارند، زیرا این راهی است در جهت شنیده شدن صدای آنان و تغییر روابط قدرت به نفع زنان؛ برای متوقف نشدن این افشاگری‌ها همبستگی بین زنان بیش از همیشه احساس می‌شود.



Photo credit by Kat J





## مردسالاری

### تنگنای اجتماعی مشترک مردمان ساکن ایران

منا سیلاوی، کنشگر حوزه زنان



مردسالاری یا پاتریارکی ریشه‌ای یونانی دارد و به جامعه‌ای اطلاق می‌شود که قدرت در دست مردان پیر است و از آن‌ها به مردان دیگر منتقل می‌شود. نظریه‌پردازان فمینیست این مفهوم را وسعت دادند و این واژه را به جامعه‌ای اطلاق می‌کنند که در آن رابطه قدرت به صورت ناعادلانه به نفع مردان است. جامعه عرب اهوازی مانند برخی دیگر از مناطق ایران همچنان نظام قبیله‌ای خود را حفظ کرده است. در این نظام تصمیمات متعلق به امور مختلف در «دیوان» که فقط مردان حق حضور در آن را دارند گرفته می‌شود. چندان عجیب نیست که در تصمیم‌گیری در زمینه‌های مختلف حتی در تصمیم‌گیری در اموری که مستقیم به زنان مربوط می‌شود، نظر زنان مورد توجه قرار نمی‌گیرد. چندی پیش سازمان ریحانه در اهواز کمپینی با عنوان «من #فصلیه نمی‌شوم» در شبکه‌های اجتماعی به راه انداختند. این کمپین اعلام مخالفت با طرح ثبت سنت فصلیه و یا خون بس توسط مسئولان شهرستان شوش به عنوان مفاخر اجتماعی در سازمان حفظ میراث فرهنگی بود. زمانی که وارد بحث حقوق زنان و فمینیستی می‌شویم با یک مقاومت جدی از طرف افراد صاحب امتیازهای اجتماعی مواجه می‌شویم. این مقاومت در بین گروه‌های اقلیت کمی جدی‌تر است. (اقلیت در این بحث مفهوم عددی ندارد، چه بسا میلیون‌ها انسان در مقابل تعداد کمی از نظر رابطه قدرت اقلیت شوند ولی احساس اقلیت بودن بکنند چون به حاشیه‌رانده شده‌اند و مورد تبعیض قرار می‌گیرند).

برخی از افراد عضو اقلیت‌های دینی، فرهنگی و ملی به غلط بعضی از سنت‌های ضد زن را جزئی از هویت خود می‌پندارند و تلاش برای تغییر آن سنت‌ها را در حقیقت سیاستی برای ذوب فرهنگی خود در فرهنگ غالب می‌پندارند. البته عده هم هستند که به غلط بودن این سنت‌ها آگاه هستند ولی آن را امری داخلی قلمداد کرده و اشاره به آن را یک سیاه‌نمایی و تحقیر آن جامعه اقلیت به حساب می‌آورند. لذا نه تنها برای آن کاری نمی‌کنند بلکه زنان جامعه خود را که برای تغییر تلاش می‌کنند متهم به فرار از هویت خود می‌کنند. مدرنیته با خود تغییرات فرهنگی بسیاری را به ارمغان آورد و جنبش زنان یکی از آنها است. مخالفت با مدرنیته برای یک فارس ایرانی در نهایت مقاومت در برابر غرب‌گرایی تلقی می‌شود ولی از آنجائی که حکومت مرکزی فرهنگ و زبان فارسی را از طریق سیستم آموزشی و رسانه‌ها به فرهنگ غالب تبدیل کرده است، افراد فارس نگران اشغال فیزیکی توسط طرف جوامع غربی نیستند و نهایتاً به آن به عنوان تهاجم فرهنگی اشاره می‌کنند و کسانی را که مدرنیته را پذیرفته را غرб‌زده می‌نامند، ولی برای اقلیت ملی ساکن ایران این امر کمی متفاوت است. یک فرد عرب اهوازی ممکن است تلاش برای عدالت جنسیتی یا بعضی مفاهیم مدرنیته را تلاشی برای فارس کردن وی و تغییر کامل هویتی خود تلقی کند. چیزی که در ادبیات ملیت‌ها به فارس‌زدگی به آن اشاره می‌شود که می‌تواند ناشی از دلایل مختلفی باشد زنان عرب فمینیست ساکن ایران تا امروز از تاسیس سازمان زنان محروم بوده‌اند و در صورت فعالیت در این زمینه نیز باید با زبان فارسی با جامعه خود سخن بگویند، لذا مقاومت زنان فعال با دو لایه از مقاومت مواجه می‌شوند: هم مقاومت با آنچه جامعه فارس‌ساز کرده آنها می‌پندارد و هم مقاومت در برابر ساختار مردسالاری جامعه. ولی آنچه بین مقاومت تمام مردان مخالف عدالت جنسیتی در تمام مناطق ایران مشترک است، مقاومت در مقابل تغییر فرهنگ و ساختار مردسالارانه است.

مرد سالاری بیماری فرهنگی است که با وجود مبارزه طولانی همچنان به حیات خود ادامه می‌دهد و از دو طرف قربانی می‌گیرد. این ضد ارزش برای مردان امتیازاتی در بر دارد لذا طبیعی به نظر می‌رسد که مردان در مقابل تغییر آن مقاومت کنند. این مقاومت در علوم اجتماعی بازگشت به عقب بک لاش اطلاق می‌شود. این مقاومت خود را به گونه‌های گوناگون بروز می‌دهد؛ خشونت فیزیکی مثل حمله کردن پلیس به زنانی که بد حجاب نامیده می‌شوند خشونت لفظی و امر به معروف و نهی از منکر زنان و مردان مسلمانی که با توهین و فحش همراه است، مسخره کردن و بی ارزش کردن تلقی کردن مبارزه زنان و حتی سعی در به انحراف کشاندن جنبش زنان. یکی از روش‌هایی که در جمهوری اسلامی از آن استفاده می‌شود استفاده از اصطلاح فمینیست اسلامی از یک طرف و ادعا اینکه حقوق زنان امر محلی و داخلی است، از سویی دیگر است.

تشخیص بیماری‌های مختلف به خصوص بیماری‌های روانی به واسطه نشانه‌های ظاهره آنها صورت می‌گیرد. مثلاً بیماری وسواسی مجبور خود را می‌تواند به گونه‌های مختلف بروز بدهد. در شخصی می‌تواند وسواس نظافت و در دیگری وسواس نظم و در شخص دیگری افکار بیمارگونه نمایان شود. در پایان همه این رفتارهای بیمارگونه نه دلیل بلکه نتیجه یک بیماری روانی هستند.

اگر برای فرهنگ‌ها بیماری قائل باشیم می‌توان به مرد سالاری به عنوان یک بیماری فرهنگی اشاره کرد. این بیماری فرهنگی در جامعه‌های مختلف نشانه‌های متفاوتی دارد ولی همه ریشه در یک مشکل دارند. این بیماری در اصفهان با پاشیدن اسید در صورت زنان نمایان است و در مناطق جنوب و جنوب غرب کشور با خون بس و ازدواج اجباری، در شمال غرب با کودک همسری یا قتل ناموسی و صدها مثال دیگر که هر کدام جایی برای بحث و گفتگو دارند.

ولی همه در حقیقت ریشه در این دارد که مرد و فرهنگ غالب مردسالار زن را ملک مردان خانواده می‌داند، زن را وسیله و نه یک انسان صاحب اختیار و اراده برمی‌شمارد. هر چند در یک نگاه کلی به جامعه عرب اهواز مردان صاحب امتیاز دیده می‌شوند ولی اگر کمی تیزبینانه‌تر نگاه کنیم مردسالاری مردان را نیز قربانی می‌کند.

مثلاً مرد عرب در جامعه خود از حقوق بیشتری از لحاظ قانونی و فرهنگی در حق اختیار پوشش، همسر، طلاق، حضانت، ارث و شهادت و غیره برخوردار است ولی در مقابل این حقوق جامعه انتظارات ظالمانه‌ای از وی دارد. مثلاً وقتی یکی از زنان خانواده کاری انجام دهد که از دید خانواده خطا محسوب می‌شود، جامعه مردها را برای اعمال خشونت علیه زن و حتی قتل او تحت فشار قرار می‌دهد. اگر به درخواست جامعه تن درنهد تا آخر عمر سر افکنده خواهد بود و اگر تن بدهد هر چند حتی در زندان هم از وی همچون یک قهرمان استقبال کنند که شرفش را شسته، باید تا آخر عمر با این حقیقت زندگی کند که وی یک قاتل بوده است و قاتل یکی از نزدیک‌ترین افراد به وی.

فرهنگ مردسالار تصویری خشن از مرد ارائه می‌دهد، مردی که احساسات خود را بروز نمیدهد و مردی که با این هنجارها همراهی نکند از طرف جامعه مورد تحقیر قرار می‌گیرد.

## کلام آخر

این طردشدگی ممکن است افراد را دچار اضطراب و افسردگی کند نمونه اخیر این مردسالاری بیمارگونه که از مردان نیز قربانی گرفته سربریده علیرضا در نخلستان است. فاجعه‌ای که ایران را تکان داد. علیرضا مردی که با هنجارهای جامعه هماهنگ نبود، این ناهماهنگی به قیمت جان وی تمام شد. که این فرهنگ مردسالار با حقوق فردی اشخاص شدیداً در تعارض است و بر اساس جنسیت تعیین می‌کند که افراد باید چگونه رفتار کنند، شاید نکته مهم برای ضرورت قوت گرفتن فمینیسم در ایران اینجا نمایان شود. جنبشی که می‌گوید برای آنچه انتخاب کرده و نکرده ایم نباید قربانی شویم. من زن، در روز تولد انتخاب نکردم که توانایی باروری داشته باشم و این اجبار طبیعی نباید به هیچ کسی اجازه بدهد برای جسم من تصمیم بگیرد و نقش اجتماعی انتخاب کند، اما نکته مهم‌تر این است که برای آنچه انتخاب می‌کنم نیز نباید قربانی شوم. برخی از مدافعین حقوق اقلیت‌های جنسی و جنسیتی استدلال می‌کنند که افراد همجنسگرا، دوجنسگرا و ترنس گرایش جنسی و هویت جنسیتی خود را انتخاب نکرده‌اند و این طور به دنیا آمده‌اند پس نباید قربانی آنچه انتخاب نکرده‌اند باشند، ولی سوالی که برخی دیگر از این فعالین مطرح می‌کنند آیا برای آنچه که یک فرد انتخاب می‌کند مستحق مرگ می‌شود؟ انتخاب عشق برخلاف نظر مردان خانواده؟ داشتن فرزند یا نداشتن آن؟ آغاز یا پایان یک بارداری؟ چه فرقی می‌کند چه باشد؟ مهم انسان است که با هر رنگی حق انتخاب دارد تا بدون آزار دیگران آزادانه زندگی کند. خلاصه مبارزه برای من به عنوان فمینیست تقاطعی این است: احترام به آزادی فردی و حق انتخاب.



ناهید مطیع ، دکترای جامعه شناسی از دانشگاه تهران

# آزار جنسی در آکادمی و معنای آن در ایران





**فشارهای وارده به نهادهای آموزشی و به خصوص آکادمی از جمله دانشگاه‌های علوم انسانی برای «اسلامی شدن» می‌تواند نقش فروپاشی نهاد آموزشی در ایران را گسترده‌تر کند.**

**در نسل اول استادان، انتقال دانش به شاگردان توأم با رعایت معیارهای اخلاقی، مراقبت و شاگردپروری است؛ در حالی که این روند در میان استادان نسل سوم رنگ باخته و تعامل بین استاد و دانشجو از شاگرد پروری به استاد پذیری تغییر یافته است**

در شهریور ماه سال گذشته مجموعه روایت‌هایی از آزار جنسی مردان بر زنان در فضای شبکه‌های اجتماعی منعکس شد که به «می تو یا من هم» ایرانی معروف شد. روایت‌هایی که بازگو کننده آزار جنسی مردانی بود که در نگاه اول به نظر می‌رسید در حوزه‌های فرهنگی و هنری و رسانه‌ای جایگاهی دارند. بررسی من<sup>۱</sup> از صد و چهل روایت آزاری که در فضای عمومی یا توییتر منتشر و سپس استخراج شد، نشان داد که ۸۴٪ روایت‌ها در فضایی آموزشی و در یک ارتباط آموزشی بین استاد و دانشجو، سرپرست و دستیار، هنرجو و استاد، آموزگار و دانش آموز اتفاق افتاده است. یعنی در فضایی که به‌طور عرفی و حرفه‌ای مراقبت از دانش‌آموختگان وظیفه تعلیم‌دهنده است. این بررسی همین‌طور نشان داد که در حدود یک سوم این روایت‌ها، آزار جنسی، ممتد و زنجیره‌ای اتفاق افتاده است. به‌علاوه از تحلیل محتوای واقعه آزار چنین برمی‌آید که این مردان نه تنها آسیب و آزار زنان جوان و دختران نوجوان را -که گاه همسن فرزند دختر خود هستند- جایگزین مراقبت از آنها کرده‌اند، بلکه به عادی‌سازی این روند مشغولند و آن را حق مسلم خود می‌دانند؛ به طوری که این مردانگی و قیحانه که دیگر حتی از الگوی قدیمی فریب که «می‌خواهم با تو ازدواج کنم» هم فراتر می‌رود، قربانی را در جایگاه زنی بهره‌مند از مواهبی تصور می‌کند که اربابش به وی اعطا کرده و او باید بدون چون و چرا آن را بپذیرد. نکته باز هم مهم‌تر اینکه روند عادی سازی آسیب‌رسانی و تجاوز در متن قانونی اتفاق می‌افتد که مجازات تجاوز در آن به شدیدترین وجه یعنی اعدام تعیین شده است. ولی در واقع این مجازات، متجاوز را از تجاوز برحذر نکرده است، چون از نظر آزارگر با توجه به متن روزمره و عرفی، اساساً جرمی اتفاق نیفتاده است و برای عواقب آن نیز نگرانی وجود ندارد.

در چنین نسبت‌هایی است که آزار تبدیل به نوعی مرحمت یا امتیاز شده است که برای یادگیری، قبولی در امتحان، ورود به حرفه جدید و ماندگاری و رشد به شاگرد اعطا شده است. از طرف دیگر باور مردان آزارگر در مورد مسئولیت‌ناپذیری و مصونیت داشتن در مقابل سایر آزارها و تعرض‌های جنسی مثل اظهارنظرهای سکسیست، دستمالی کردن بدن زنان و پیشنهاد برقراری سکس بدون توجه به تمایل زنان که تعریف جرم‌انگاران‌ای برای آنها وجود ندارد، شدیدتر هم می‌شود. برخی این دسته از آزارها را به «دختربازی و حال کردن» تعبیر می‌کنند که بیانگر ورزیدگی مردانه است و امتیازی برای مردان محسوب می‌شود. اینها همه نشان دهنده فاصله‌ای است که بین خشونت‌ها و آزارهای جنسی روزمره آسیب‌رسان به زنان و برداشت قانونی فرا عرفی-واقعی از آن وجود دارد. سوال اصلی من در اینجا این است که چرا آزار و تعرض جنسی در میان استادان دانشگاه و در فضای آکادمی بیشتر گزارش شده است؟ به عبارت دیگر مردانی که انتظار می‌رفت همراهانی باشند در مبارزه با نابرابری جنسیتی، چگونه خود به آزارگر زنان و آن هم آزارگر جنسی تبدیل شده‌اند؟

1. <https://bridgesforwomen.org/post811/>

در اینجا، در محیط آموزشی قرار بر این بوده است که مراقبت از شاگردان و رفع نیازهای متفاوت آنها باعث افزایش و تقویت فهم دانشجویان یا شاگردان از مراقبت شود به گونه‌ای که بتوانند در تعامل‌های روزمره خود آن را به کار گیرند، اما این ارزش و سازکار به کل خدشه‌دار شده است. مسلماً چنین بازتابی از مراقبت نه تنها باعث از کار افتادن بازتولید اجتماعی به سمت ارتقا رشد معنوی و اخلاقی نخواهد شد بلکه آموختن رویه‌های صلح‌آمیز و زندگی مدنی را نیز با اختلال مواجه می‌کند.

در پاسخ به این سوال و توضیح رفتار آزارگرانه در آکادمی برای این نوشته از سه دیدگاه نظری بهره برده‌ام. در دیدگاه اول<sup>2</sup> که رویکردی روانشناختی دارد، آزارگران دارای اختلال شخصیت یا حداقل تمایلات خودشیفته‌وار قلمداد می‌شوند. یعنی آزارگران جنسی عمدتاً خودبزرگ بین، مخالف چهارچوب‌های قانونی و اخلاقی، بدون همدلی و حس مسئولیت و پرتوقع هستند و از این رو آزار جنسی را حق مسلم خود می‌دانند. تحلیل محتوای من از روایت‌های آزار در آکادمی با توجه به زبانی که آزارگر در حین آزار و قبل و بعد از آن بکار می‌برد، نشان می‌دهد که این آزارگران به شکلی خودشیفته‌وار از کلماتی استفاده می‌کنند که در عرف ما وقیحانه و غیراخلاقی است. چنین جملاتی به طور کلاسیک از نمونه جملاتی است که شخصیت‌های خودشیفته در ارتباط‌های روزانه خود با دیگران بکار می‌برند که عمدتاً نشان دهنده توقعات بی‌جا و خودبزرگ‌بینی بدون مسئولیت‌پذیری ایشان است.<sup>3</sup>

در دیدگاه دوم یا در نظریه رادیکال فمینیسم<sup>4</sup>، فرهنگ مرد سالاری، موقعیت نابرابر زنانه و تابو بودن آشکارسازی خشونت جنسی به یاری آزارگر می‌آید تا نه تنها به آزار جنسی دست بزند بلکه آن را طبیعی جلوه دهد و در پی عادی‌سازی آن بر آید. اگر صدای اعتراضی هم بلند شود با اتهام زدن و دروغ خواندن‌اش محکوم و در نهایت مجبور به سکوت‌اش کنند. این روند در پی غیبت ساخت و سازهای قانونی کارآمد می‌تواند تا مدت‌ها آزارگران را حمایت کند. به این ترتیب فرهنگ مردسالارانه به کمک ویژگی‌های فردی شخص خودشیفته می‌آید تا با احراز یک جایگاه آموزشی فراتر و برتر در آسیب‌رسانی، قدرت بیشتری داشته باشد. این دیدگاه‌ها هنوز نتوانسته است به این سوال اصلی که چرا آزار جنسی زنان در فضای آکادمی و استادان دانشگاهی نرخ بالینی دارد، به درستی جواب دهد. در پی این سوال می‌رسم به دیدگاه سوم که براساس آن به هم ریختگی نهادهای اجتماعی و بحران‌های اجتماعی را دلیل انواع جرم و تعرض به زنان قلمداد می‌کند. بنایان نظریه آنومیک نهادی<sup>5</sup> معتقدند که در جامعه آمریکایی با توجه به درجه تابعیت نهادهای اجتماعی از ساختار اقتصادی، نهادها از ارائه تعاریف جایگزین برای موفقیت و خود-ارزشگذاری ناتوان شده‌اند. از این رو در نبود یک بسته هنجاری در این نهادها که اخلاق و منش رفتاری را تعیین می‌کند، فشارها برای «پولدار شدن و کسب منزلت اجتماعی» به شکل از هم گسیخته‌ای عمل کرده و گسترش جرم را تسهیل می‌کند. بر اساس این نظریه آنومی، فشارهای فرهنگی برای دستیابی به پاداش‌های مالی و ارتقای خود-ارزشی به همراه ضعف سایر نهادهای اجتماعی از جمله نهاد آموزش در تبیین روش‌های اخلاقی پیشرفت و موفقیت، باعث افزایش رشد فعالیت‌های بزهکارانه نهادینه شده می‌شود. در اینجا من با توسل به نظریه به هم

2. Chesire JD, 2004, Review, critique, and synthesis of personality theory in motivation to

3. sexually assault. Aggression and Violent Behavior- 644-9:633;2004

برای نمونه به چند جمله از این آزارگران اشاره می‌کنم: «زنان باید این توجه مرا (دستمالی کردن و آزار جنسی) یک امتیاز ببینند.» «می‌تونستی با سکس با من نمره هجده تا بیست بگیر و ولی خودت نخواستی.» «من دلم می‌خواد که بهت تجاوز کنم.» «بعد از تجاوز گفت امیدوارم بهداشت جنسیتی‌ات را رعایت کرده باشی چون بالاخره من در مقابل زخم مسئولم و نباید باعث بیماری‌اش بشوم.»

4. Marie Rennison, 2018, Feminist Theory in the Context of Sexual Violence

5. Anomie, and Violent Crime :Clarifying and Elaborating Institutional-Anomie Theory, International Journal of Conflict and Violence, IJCV: Vol, 2008 (2) 2. pp181 – 163 .

ریختگی نهادهای اجتماعی این فرضیه را مطرح می‌کنم که فشارهای وارده به نهادهای آموزشی و به خصوص آکادمی از جمله دانشگاه‌های علوم انسانی برای «اسلامی شدن» می‌تواند نقش فروپاشی نهاد آموزشی در ایران را گسترده‌تر کند. یعنی در اینجا نهاد حکومت با فشار از بالا برای اسلامی کردن آکادمی راه را برای گسترش بی‌هنجاری اجتماعی و بروز انواع آسیب‌ها در آکادمی فراهم کرده است. نگاهی تاریخی به پروژه انقلاب فرهنگی و اسلامی کردن دانشگاه، نشانگر پیامدهای ناخوشایندی برای آکادمی در ایران است.

نخستین «انقلاب فرهنگی» در اوائل انقلاب اسلامی و سال ۱۳۵۹ به تعطیلی سه ساله دانشگاه‌ها و تصفیه گسترده محیط‌های علمی از استادان و دانشجویان دگراندیش و مستقل منجر شد. دور دوم این پاکسازی در دولت نهم و سال ۸۵ ادامه یافت که بر اساس آن تصفیه محیط دانشگاه از نیروهای دگراندیش چیزی جز مخدوش کردن استقلال دانشگاه‌ها نبود. رویه‌ای که بعد از دهه ۶۰ دوباره در دهه ۸۰ از سر گرفته شد. در بیانیه‌ای که دفتر تحکیم وحدت اسفند ماه ۸۵ منتشر کرد بازنشستگی اجباری اساتید و ایجاد مشکل برای کلیه اساتیدی که معتقد به استقلال و حفظ شأن علمی دانشگاه هستند، از دیگر رویدادهای آن سال معرفی شده است. در کنار این روند<sup>۶</sup>، استخدام استادانی که نزدیکی بیشتری با کدهای حکومتی داشتند، فشار به دپارتمان‌های دانشگاهی برای پذیرش استادان به اصطلاح سفارشی، زمینه استقلال و دموکراسی آکادمیک را تحلیل برد. ولی علی رغم این فشارها و قلع و قمع‌ها نه تنها خواسته حکومت برای اسلامی شدن آکادمی، عملی نشد بلکه شواهد نشان می‌دهد که این فضاها با افت گسترده اخلاقی و ارزشی و مخدوش شدن امر مراقبت در فضای آموزشی مواجه شده است.

قابل توجه است که بررسی‌های زیادی به این فشار برای اسلامی شدن و نتایج آن در آکادمی مخصوصا دانش آموزان و دانشجویان پرداخته‌اند. مثلا در تحقیقی ملی که می‌خواهد به موانع مربوط به نداشتن دانشگاهی جامعه‌محور در ایران بپردازد می‌خوانیم: «مشکل اصلی در نظام آموزش عالی ایران این است که نوعی دیوان سالاری دولتی، وابستگی اقتصادی و رویکردهای سنتی در آن حاکم است که تعیین کننده سیاست‌ها، برنامه‌ها، ساختار و فضای دانشگاه در ایران شده و نتیجه‌اش ناکارآمد شدن دانشگاه ایرانی و بازماندن آن از پویایی لازم آکادمیک بوده است. دانشگاه در این فضای بسته (نبود اکوسیستم باز)، هرگز مرزهای دانش را گسترش نخواهد داد. بنابراین آنچه امروز دانشگاه‌ها و جوامع علمی در کشور به آن نیاز دارند، ایجاد ظرفیت‌های لازم (از جمله مشارکت بیشتر دانشگاهیان در مدیریت دانشگاه با فضای آکادمیک) برای دستیابی به توسعه دانشگاه جامعه محور (متعهد به جامعه) است.» این بررسی همینطور نشان می‌دهد که عملکرد دانشگاه در یازده حوزه از جمله مسئولیت پذیری، عدالت اجتماعی و برابری و تثبیت و ارتقا فرهنگ دانشگاهی مطلوب نبوده است. در واقع مسئولیت‌پذیری و پاسخگویی بدین معناست که از دانشگاه انتظار می‌رود در غنی سازی کیفیت زندگی جامعه و مردم (که دانشگاه با استفاده از منابع آن‌ها فعالیت می‌کند)، مشارکت فعال و موثر داشته باشد. همچنین بر اساس این تحقیق دانشگاه‌ها برای توسعه مسئولیت اجتماعی بایستی خود را موظف به رعایت عدالت اجتماعی نمایند؛ زیرا دانشگاه باید محور توسعه، عدالت و برابری باشد و با کاهش فاصله طبقاتی (و ایضا جنسیتی) بستر لازم را جهت ایجاد مشارکت و همدلی در جامعه ایجاد کند. ارتقا فرهنگ دانشگاهی هم به معنای ارتقای ارزش‌های انسانی، اخلاقی و رعایت باورهای مدنی، تأمین امنیت و رفاه زندگی و اعتمادسازی در جامعه است.<sup>۷</sup>

6. <https://bit.ly3/cvufuR>

۷. آذر خدیجه، صالحی، غلامرضا، ۱۳۹۸، نقد و ارزیابی ایده دانشگاه جامعه‌محور در ایران از دیدگاه خبرگان علمی، فصلنامه مطالعات اندازمگیری و ارزشیابی آموزشی، شماره ۲۸، زمستان ۹۸



نتایج تحقیق ملی دیگری حاکی از آن است که غلبه نگاه کل‌گرایانه، تمامیت‌خواه و تصدی‌گرایانه از ناحیه دولت، از جمله ویژگی‌های مهم سیاست‌های فرهنگی دانشگاه‌هاست. طیف وسیعی از انتظارات از دانشگاه، در عمل باعث دوگانگی، ابهام و اختلال شده و فاصله میان اهداف آرمانی و وضعیت موجود فرهنگی را افزایش داده است. یافته دیگر این تحقیق این است که رابطه استاد-شاگردی مختل شده و نقش تربیتی-بخوانیم مراقبتی- استادان از دانشجویان تحلیل رفته است.<sup>۸</sup>

یافته‌های تحقیق دیگری که به مطالعه دگرگونی فرهنگی در سه نسل از استادان علوم اجتماعی در دانشگاه‌ها می‌پردازد، نتایج تحقیقات فوق را در ابعاد جزیی‌تری تأیید می‌کند. بدین معنا که نشان می‌دهد که هر چقدر از استادان نسل اول فاصله گرفته و به استادان نسل فعلی یا سوم نزدیک‌تر می‌شویم اولاً شاهد تغییر فرهنگ دانشگاهی در طی سال‌های اخیر هستیم. این تغییر در قالب گذار فرهنگی پیرامون مقوله هسته «جذب، ارزیابی و ارتقاء علمی» ترسیم می‌شود که حاکی از بی‌هنجاری فرهنگ تولید و انتقال دانش است. در اینجا هدف از تولید دانش در مقالات و پژوهش‌های دانشگاهی از میان ارزش‌های تعریف شده‌ای همچون کشف حقیقت یا نوآوری بازاری یا کسب ارتقا و امتیاز، این آخری بوده است که هدف اصلی و وسیله کسب ارتقا و امتیاز برای استادان بوده تا آنها را به رتبه بالاتری برساند. ثانیاً هرچقدر به استادان نسل سوم نزدیک‌تر می‌شویم، زوال اخلاقی و منشی ایشان در ارتباط با دانشجویان بیشتر می‌شود. یافته‌های این تحقیق نشان می‌دهد که در نسل اول استادان، انتقال دانش به شاگردان توأم با رعایت معیارهای اخلاقی، مراقبت و شاگرد پروری است. در حالی که این روند در میان استادان نسل سوم رنگ باخته و تعامل بین استاد و دانشجو از شاگرد پروری به استاد پذیری تغییر یافته است. بدین معنا که تعامل استاد و دانشجو نه تنها کاهش یافته بلکه این تعامل نه به خاطر کسب دانش و اخلاقیات بلکه به خاطر گرفتن نمره و مدرک دانشگاهی است. بعلاوه کاهش سواد آکادمیک که بر دانش افزایی، نقد، خلاقیت و رفتار دموکراتیک استوار است. در این روند نوظهور میان اساتید و دانشجویان گذر نسلی مشهود است. در عوض به جای سواد آکادمیک با گسترش سواد صوری مواجه‌ایم. یعنی این استادان آشنایی بیشتری با فوت و فن‌های شناختی، ارتقا یابی تکنیکی و رزومه‌سازی دارند. بنابراین با گسترش نوعی علم مرده که مبتنی بر فاصله گرفتن از جامعه و تثبیت و تقویت وضع نابرابری‌های موجود است مواجه هستیم.<sup>۹</sup> در واقع با کمرنگ شدن کارکرد مراقبت<sup>۱۰</sup> و زوال اخلاقی و منشی راه، برای انواع آسیب‌ها و از جمله تعرض جنسی خود شیفته‌وار هموار می‌شود. با کمرنگ شدن کارکرد مراقبت و تبدیل ارتباط پویای استاد - دانشجو به دریافت نمره قبولی، فرهنگ مردسالارانه‌ای که جنس دوم بودن زنان را امری مسلم و متمتع مردان از ایشان را امتیازی مردانه حساب می‌کند می‌تواند تشدید شده و به سوال ما که پرسیدیم چگونه تعرض جنسی در دانشگاه‌ها نمود بیشتری دارد پاسخ دهد. مردانی که نخبگان و فرهیختگان جامعه به نظر می‌رسند از طرفی با کنده شدن از جامعه و کاهش سواد آکادمیک که بر دانش‌افزایی، خلاقیت، نقد خود و دیگری و رفتار دموکراتیک استوار است، نسبت به جامعه و مسائل آن بی‌اعتنا شده‌اند و از طرف دیگر با کم رنگ شدن کارکرد مراقبت که دارای سه وجه ارتباطی، انسانی و مدنی است، نهاد آکادمی به تولید علم مرده‌ای کمک می‌کند که اثری از مهارت‌های لازم زندگی همچون کار گروهی و همکاری، کنترل خشم و روا داری، احترام به گروه‌های متفاوت مذهبی، جنسیتی و قومی و در یک کلام تثبیت و پذیرش رفتار مدنی در آن وجود ندارد.

۸. جواهری، فاطمه، ۱۳۹۷، سیاست‌های فرهنگی در دانشگاه‌های ایران (۱۳۵۷-۱۳۹۵)، وزارت علوم و فناوری ایران

۹. قانع‌ی راد، امین، محمدی، زهرا، ملکی، امیر، ۱۳۹۳، مطالعه دگرگونی فرهنگی در سه نسل دانشگاهی اساتید علوم اجتماعی، مجله جامعه‌شناسی ایران، دوره چهاردهم، شماره ۱، بهار ۹۳

۱۰. مطالعه دگرگونی فرهنگی در سه نسل دانشگاهی (مطالعه موردی: اساتید علوم اجتماعی دانشگاه‌های تهران) نویسندگان: محمدامین قانع‌ی راد، امیر ملکی، زهرا محمدی

سویل سلیمانی ، دانشجوی دکترای جامعه شناسی دانشگاه جرج میسون

## آزار خیابانی ، زنان ترک و «سوختن در فرهنگ»



Photo credit by Sajjad Aslani

**مساله زنان خصوصا مواردی مانند آزار خیابانی را نمی‌توان در چهارچوب یک اتنیک خاص یا کشور بررسی کرد، ولی مناطق غیر فارس‌نشین شاهد کمترین سطح از توسعه و در نتیجه بالاترین سطح تبعیض هستند**

چرا آزار خیابانی؟ چه لذتی در متلک گفتن و یا لمس بدن یک زن از سوی یک مرد در خیابان وجود دارد؟ شاید این سوال، پرتکرارترین سوال برای یک زن باشد!

ده سال بیشتر نداشتم که موقع برگشتن از مدرسه برای اولین بار مورد آزار خیابانی قرار گرفتم و دست موتورسواری از پشت بدنم را لمس کرد. شوکه شده بودم و به خود می‌لرزیدم! از درک اتفاقی که برایم افتاده بود عاجز بودم و چرایی این رفتار تا سال‌ها سوال بی‌جوابی بود در ذهن دخترکی دیر بلوغ! مادرم آن روز دل‌داری‌ام داد و آرامم کرد به گونه‌ای که انگار مرا برای شروع یک بخش ناخواسته و تلخ از زندگی یک زن در جامعه آماده کرده باشد! من هنوز کودک بودم و او تا مدتی در رفت و آمد به مدرسه من را همراهی می‌کرد اما هر دو می‌دانستیم که این، چاره کار نیست.

چند ماه بعد در بازارچه شهر، مادرم جلوی چشمانم سیلی محکمی به گوش مرد جوانی زد، اما اطرافیان مادرم را مقصر دانستند چرا که به جای سکوت، داد و فریاد به پا کرده و باعث «آبروریزی» شده بود؟! در اصل این نوع آزارها که در مکان‌های عمومی صورت می‌پذیرند، کنترل، اعمال قدرت و ابژه جنسی کردن زنان وجود دارد. این آزارها معمولا از یک تجربه تلخ شخصی فراتر می‌رود و به محدود شدن زنان در استفاده از مکان‌های عمومی منجر می‌شوند. به عنوان یک زن احتمالا از اطرافیان خود شنیده‌ایم که «اگر کار مهمی نداری چرا به خیابان می‌روی؟ با برادر و پدرت بیرون برو». این محدودیت‌ها نتیجه همان اعمال قدرت و کنترل مردانه‌ای است که سال‌ها قوانین ایران سعی در اجرای آن داشته‌اند. مردان آزارگر خیابان‌ها هم خواسته یا ناخواسته به اجرای این خواسته کمک کرده‌اند.

تجربه زندگی من در ایران مربوط به استان اردبیل در آذربایجان است. منطقه‌ای که در آن به حاشیه‌راندگی معضلی بسیار جدی است. در برخی شهرهای کوچک استان، خیابان‌ها و فضای عمومی چنان مردانه است که کمتر زنی در مکان‌های عمومی به چشم می‌خورد. استانی که هر سال رتبه تک رقی در کودک همسری در کل ایران را دارد؛ مهاجرت مردان باعث شده بالاترین رتبه دختران مجرد در ایران را داشته باشد<sup>1</sup>. با دیدن شرایط استان اردبیل می‌توان رابطه مستقیم توسعه و شرایط زنان را به وضوح درک نمود.

هنگام صحبت از آزار خیابانی با این سوال روبرو می‌شویم که مگر در نیویورک یا لندن آزار خیابانی اتفاق نمی‌افتد؟ و یا به‌طور مشخص وقتی این مسئله را در مناطق اتنیک و به حاشیه رانده شده بررسی می‌کنیم از طرف مرکز گرایان با این سوال مواجه می‌شویم آیا در تهران و یا شهرهای بزرگ این مساله وجود ندارد؟ نباید فراموش کرد که مسئله زنان رابطه مستقیم با توسعه دارد. حتی در شهرهای بزرگ یا مناطق بیشتر توسعه یافته، این مشکل در مناطقی بیشتر نمود پیدا می‌کند که به حاشیه‌راندگی در آن بیشتر، سطح آموزش و رفاه کمتر و در کل خودآگاهی زنان نسبت به حقوق و مشکلات زنان در سطح پایانی قرار دارد.

1. <https://bit.ly3/cuOA3e>  
<https://bit.ly357/c0Yy>





با این حال هرگاه از من خواسته می‌شود که از وضعیت زنان ترک در ایران بنویسم، عبارت «سوختن در فرهنگ» اولین چیزی است که به ذهن من خطور می‌کند. این اصطلاحی است که «اومما نایان» برای توصیف وضعیت زنان هندی در زمان استعمار بریتانیا به کار می‌برد: وضعیتی که زنان را قربانی سیاست و اهداف سیاسی می‌شوند و حتی برای بازی‌های سیاسی مورد سوءاستفاده قرار می‌گیرند. در زمان استعمار هند یکی از دلایل بریتانیایی‌ها برای حضور استعمارگرانه در هند با نشانه گرفتن فرهنگ هند، دفاع از حقوق زنان بود: «چون هندی‌ها زنانشان را قربانی ساتی (رسمی که پس از مرگ شوهر زنان خود را آتش می‌زدند) می‌کنند و یا زنان حقوقی در جامعه ندارند. ما اینجا هستیم تا از زنان هند در مقابل مرد سالاری مردان هند محافظت کنیم».

در پاسخ، ناسیونالیست‌ها و حتی گاهی حتی مبارزان ضد استعمار هم در مقابل این مساله مجبور به اتخاذ موضع می‌شدند و از خوب بودن شرایط زنان سخن می‌گفتند. در این بین قربانی اصلی زنان بودند. گروهی از شرایط زنان برای توجیه سیاست استعماری استفاده می‌کردند و گروه دیگر مشکلات زنان را منکر می‌شدند.

حال من و امثال من با نوشتن از وضعیت زنان ترک در ایران به برخی کلیشه‌ها، دامن می‌زنیم. البته هدفم در این نوشتار اشاره به چرایی این کلیشه نیست. که نسبت به مردان ترک در ایران شایع است-گویا پرداختن به این موضوع، سبب شعله‌ور شدن اختلافات اتنیکی خواهد شد و گروهی ادعا کنند همه ترک‌ها این گونه‌اند و عده‌ای در جواب، به تمدن و تاریخ درخشان ترک‌ها در مسئله حقوق زن اشاره کنند. در این میان زنان ترک مورد تبعیض و آزار قرار گرفته همچون زنان هندی قربانی این بازی‌های سیاسی می‌شوند.

من (ما) با وجود تمام این بازی‌های سیاسی، مشکلات زنان ترک را می‌بینیم و شکستن سکوت را تنها راه تغییر می‌بینیم. صحبت در موضوعی مانند آزار خیابانی که در همه ایران رایج است در بین ترک‌ها، خود شاید این سوال را ایجاد کند که این مسئله چه ارتباطی با مساله اتنیک دارد؟ البته که به مساله اتنیک ارتباط ندارد، ولی به توسعه‌یافتگی و امکانات آموزشی و قوانین و اجرای آنها مرتبط است.

مساله زنان خصوصا مواردی مانند آزار خیابانی را نمی‌توان در چهارچوب یک اتنیک خاص یا کشور بررسی کرد، ولی مناطق غیر فارس‌نشین شاهد کمترین سطح از توسعه و در نتیجه بالاترین سطح تبعیض هستند. در این مناطق به واسطه مشکلات اقتصادی و زبانی و تحصیلی جامعه مدنی کمتر رشد کرده و به تبع، تاثیر گذاریش در خشکاندن ریشه‌های سیستم مردسالار کمتر بوده است. همچنین این قوانین حکومتی است که زن را ابژه جنسی معرفی می‌کند و حتی حرکت دستان زن را عامل تحریک مرد می‌بیند؛ همان مردانی که در سیستم آموزشی چنین کشوری آموزش دیده‌اند.

در استان اردبیل و مناطق کم برخوردار به سختی می‌توان سازمان و یا نهادی را یافت که روی مسئله زنان و در کل آموزش حقوق شهروندی تمرکز کرده باشد. در روستا و حاشیه‌های شهر که حتی مدارس ابتدایی و راهنمایی هم وجود دارد باز هم خانواده‌هایی هستند که حاضر نمی‌شوند هزینه‌ای برای تحصیل دختران بپردازند؛ در کل یا توان پرداخت چنین هزینه‌ای را ندارند یا آن را خرجی اضافه در سبد خانوار می‌بینند. زنانی که در مناطق غیر فارس با زبانی دوم بزرگ می‌شوند، از رسانه تا سیستم حقوقی کشور برایشان بیگانه محسوب می‌شود. زمان نوشتن این موضوع تصویر زنی اردبیلی با صورتی کبود از جلوی چشمانم می‌گذشت که وقتی از او پرسیدم چرا از شوهری معتاد که «دست بزن» هم دارد طلاق نمی‌گیرد، با پوزخندی تلخ جواب داد: «کجا بروم؟ خانه پدرم کم کتک می‌خورد؟ حداقل خرجی بچه‌ها را که می‌دهد».

آزار خیابانی نه مساله اتنیک و یا جغرافیای خاص است نه محدود به کشور و یا گروه خاص، بلکه تقاطع مسئله جنسیت و اعمال قدرت بر زن با محدود کردن زنان از فضای عمومی و ناآگاهی ناشی از توسعه نیافتگی است. چیزی که در مناطق به حاشیه‌رانده شده باعث تشدید آن می‌شود ناشی از تبعیض‌های اعمال شده بر مناطق حاشیه‌نشین و غیر فارس است.

## References :

Routledge:NY,YorkNew.feminismworldthirdand,traditions,Identities:culturesDislocating(1997).U,Narayan

نزهت بادی ، منتقد سینما و سردبیر سایت سینمایی کایه دو فمینیسم

# تجاوز به بدن‌های نامرئی

تحلیلی بر چگونگی بازنمایی خشونت جنسی در سینمای ایران



مساله خشونت، آزار و تجاوز جنسی در سینمای ایران همواره نادیده گرفته شده است. از آن جا که زنان در سینمای ایران فاقد بدن و تن هستند و هر چیزی که توجه مخاطب را به ابعاد جسمانی زن جلب کند، حذف می‌شود و زن حتی در خانه و خلوت شخصی‌اش نیز باید پوشش کامل داشته باشد و امکان پرداختن به مسائل جنسی وجود ندارد، بنابراین طرح خشونت جنسی پیرامون زنان نیز تابو به حساب می‌آید و کمتر فیلمسازی به سراغ آن می‌رود. در واقع سینمای ایران نیز تحت تأثیر فرهنگ عمومی جامعه مدام می‌کوشد بدن زن را از عرصه عمومی محو کند و به اندرونی خانه براند و از معرض دید دور نگه دارد. وقتی بدن زن به واسطه ساختارهای اجتماعی و سیاسی و مذهبی از تملک او خارج شده و تحت تسلط نهادهای کنترل‌گر قرار گرفته است تا با تعیین حدود و مرزها برای نحوه پوشش و فیگور و اکت، از آن محافظت کنند و آن را مصون از هر تعدی و دست درازی بنمایانند، پس پرداختن به هر نوع آزار و خشونت جنسی زنان در سینما زیر سوال بردن حریم امن کاذبی است که جامعه ادعای ساختن آن را تحت عنوان صیانت از کرامت زن دارد و بر ناکارآمدی و بیهودگی ساختارهای نظارتی در راستای حفظ بدن زنانه گواهی می‌دهد. بنابراین همواره نوعی مقاومت در برابر نمایش خشونت و تجاوز جنسی نسبت به بدن زنان در سینما وجود دارد و بازنمایی پروسه بازبایی بدن فرد پس از تجاوز در سینمای ایران به دلیل ممنوعیت نمایش تن زن دشوار و گاه ناممکن به نظر می‌رسد و نمونه‌های اندک ساخته شده نیز یا توقیف می‌شوند و یا مورد سانسور قرار می‌گیرند. اکنون با توجه به بدن‌های نامرئی زنان در سینمای ایران باید دید فیلمسازانی که پس از انقلاب به سراغ موضوع خشونت جنسی رفته‌اند، چقدر به نمایش بدن زن آزار دیده و تروماهای ناشی از آن اهمیت داده‌اند و توانسته‌اند در راستای آشنایی‌زدایی از کلیشه‌های جنسیتی پیرامون تجاوز موثر باشند و دیدگاه عمومی و رایج نسبت به تجاوز و فرد آزار دیده را تغییر دهند.

فیلم سگ کشی ساخته بهرام بیضایی از طریق زنی که به اشکال مختلف مورد خشونت جنسی قرار می‌گیرد، بدن زن را عرصه تاخت و تاز قدرت مردانه می‌نماید. این که چطور با تحقیر و سرکوب و انقیاد تن زن به واسطه تجاوز جنسی، اندیشه و اراده و عاملیت او را سرکوب می‌کنند و با به زیر کشیدن بدن زنانه توسط مردانی در جایگاه فرادست، مانع از عملگرایی و کسب قدرت زن می‌شوند تا او همواره در جایگاه فرودست و مطیع باقی بماند و ساختار نابرابر و نامتوازن قدرت به نفع مردان حفظ شود. از این رو بیضایی از طریق مساله تجاوز به بدن زن نویسنده‌ای که او را حامل تفکرو آزادی می‌داند، از سنت تاریخی سرکوب اندیشه تحت حاکمیت فراگیر جهل و دروغ و ظلم و استبداد سخن می‌گوید و با تعدی قرار دادن بدنی که می‌کوشد به تنهایی طرح و توطئه نظام فاسد مردسالار و سرمایه دار را رسوا کند، تعرض به ساحت حقیقت را به نمایش می‌گذارد. در همین حال با ایستاده نگه داشتن گلرخ زخم خورده، ایستادگی زنانه‌ای را به رخ می‌کشاند که از همان تجاوزی که در راستای مقهور و منکوب و متلاشی کردن او بوده، برای ضربه زدن به پیکره نظام قدرت و رسوایی ماهیت آلوده و فاسد و فروپاشی هژمونی مستبدانه / مردانه بهره می‌برد و مسیر تازه‌ای برای حق خواهی و دادگری می‌گشاید.

فیلم عصر جمعه از صدای زن روی زمینه تاریکی به جای بدن غایب او برای بازسازی صحنه تجاوز استفاده می‌کند که نه فقط راه حلی برای مبارزه با سانسور در فیلم به نظر می‌رسد، بلکه در حال به چالش کشیدن سانسور بزرگتری نیز است: این‌که همیشه زن‌ها و مشکلات‌شان خارج از دید قرار دارند و به حاشیه رانده می‌شوند و نه خودشان و نه دیگران حق آشکار کردن آن را ندارند. مونا زندگی حقیقی از طریق سوگند که هرگز فرصت نیافته درباره تجاوز عمویش و بچه حاصل از آن سخن بگوید، مساله سکوت تاریخی زنان را طرح می‌کند. صحنه ای که سوگند بالاخره پس از سال‌ها ماجرای تجاوز را برای خواهرش تعریف می‌کند و می‌گوید نفسم داشت بند می‌آمد، حسی از خفقان و سرکوب





زن‌های دیگر نیز تداعی می‌شود و وقتی از عمق وجودش فریاد می‌زند، انگار فقط صدای او نیست، بلکه صدای همه دخترهای پانزده ساله‌ای است که مورد تجاوز و خشونت قرار می‌گیرند و خفه می‌شوند و کسی صدایشان را نمی‌شنود. فیلم هرچند مشکلات و مصائب پیش روی زن آزاردیده را ترسیم می‌کند اما تلاش او برای خروج از جایگاه یک قربانی را نیز نشان می‌دهد و در مسیر دایره وار روایت از آغاز تا پایان پیرامون کاراکتر، تبدیل دختر جوان آزار دیده به زن قوی و مستقلی را به نمایش می‌گذارد که اجازه نمی‌دهد هیچ کدام از تجاوزها و سواستفاده‌ها و فشارهای اجتماعی، او را در جایگاه یک قربانی تثبیت کند.

فرهادی در فروشنده نشان می‌دهد که چطور حضور غریبه‌ای در حمام به عنوان حریم خصوصی زن، امنیت عمومی او را در همه فضاهای زندگی‌اش مخدوش می‌کند و دیگران با دیدگاه و نگرش غلطشان درباره زنان آزار دیده، مسئله تجاوز را گسترش می‌دهند و زن نه فقط توسط پیرمرد مهاجم، بلکه از سوی شوهر و دوستان و همسایگان و آشنایان و مردمی که قضاوتش می‌کنند، مورد تعدی قرار می‌گیرد. بنابراین فیلم مسأله تجاوز و تعدی به حریم دیگری را از محدوده هجوم یک غریبه به خانه زنی فراتر می‌برد و تعمیم و گسترش آن را به شکل‌های مختلف در سطح جامعه نشان می‌دهد و تعدی به جسم را، تا مرحله تجاوز به روح و ذهن و احساس تداوم می‌بخشد. با این همه در فیلم با همان نگاه مردانه غالب مواجه هستیم که زن را به عنوان قربانی کنار می‌گذارد و عاملیت داستانی را به شوهرش می‌سپارد تا او به عنوان مردی که مالک و حافظ زن به مثابه ناموسش است، در راستای جبران هتک حرمتی که از بدن زن شده، وارد میدان شود و از مردانگی و غیرت خدشه‌دار شده‌اش اعاده حیثیت کند و با انتقام گرفتن از متجاوز، بدن آلوده شده زن را پاک و تطهیر سازد. با چنین رویکردی تسلط و مالکیت زن نسبت به بدنش زیر سوال می‌رود و به جایگاه فردی وابسته و منفعل تقلیل می‌یابد که حتی در پروسه انتقام گرفتن از متجاوز نیز انتخاب و خواسته او از سوی شوهرش نادیده گرفته می‌شود و مجبور است باز پس گرفتن بدنش را از مردی که به او دست دراز کرده، بر عهده مردی دیگر بگذارد.

فیلم جاده قدیم بر خلاف فروشنده می‌کوشد تا روایت تجاوز را از زاویه دید زن تعریف کند و نشان دهد که چطور یک زن فعال و قوی و مستقل بعد از تجاوز به فردی منفعل و سرخورده و شکننده تبدیل می‌شود و فشارها و قضاوت‌های جامعه به فروپاشی شخصیتی او دامن می‌زند. هرچند محدودیت‌های پیرامون بدن زن مانع از آن می‌شود که منیژه حکمت بتواند حس واقعی زن را به مخاطب منتقل کند و او مجبور است زن را با لباس در حال مواجهه با تن خود نشان دهد اما تلاش می‌کند از طریق نمایش اکتها و فیگورها، کلنجار دردناک زن با بدن خودش را به نمایش بگذارد که چطور تقلا می‌کند تا تن خود را از متجاوز پس بگیرد و به تعلق خود درآورد و دوستش بدارد تا قدرتی را که از او سلب شده، دوباره در خود احیا کند. این جا ما با زن قدرتمند و انتخاب‌گری مواجه هستیم که با تعرضی که به ناگاه به او می‌شود، خود را تحقیر شده و ناتوان و ضعیف می‌بیند و از این رو دست به انکار و فراموشی ماجرا می‌زند تا دوباره بتواند به جایگاه ارزشمند خود بازگردد. فیلم ایده مبتنی بر اعمال زور و خشونت در تصاحب بدن موقع تجاوز را در راستای همان فانتزی جنسیتی مردانه‌ای ترسیم می‌کند که تسلط بر زنان را با به زیر کشیدن تن آنها ممکن می‌داند.

هیس دخترها فریاد نمی‌کشند درباره آزارهای جنسی در کودکی و تبعات ویرانگر آن است که از آن می‌توان به عنوان فاجعه خاموش یاد کرد و پوران درخشنده نیز سکوت و پنهان‌کاری به دلیل حفظ آبرو را یکی از دلایل مهم تداوم و تثبیت چرخه خشونت جنسی در جامعه نشان می‌دهد و از حاشیه امن متجاوز به دلیل خودداری آزاردیده از افشاگری سخن می‌گوید اما با اینکه دختر جوان در طول فیلم فریاد می‌کشد و گریه می‌کند و حرف می‌زند اما فاقد اقتدار صدایی در روایت است و گفتار او توسط شخص دیگری سرکوب و کنترل می‌شود. در این فیلم به جای این‌که شاهد عاملیت دختر جوان در راستای شکستن سکوت تحمیل شده باشیم، با متکلم نامرئی یا سوژه سخنگو به تعبیر کایا سیلورمن روبرو هستیم که در اینجا وکیل زن آن را بر عهده دارد و دیدگاه فیلمساز را در قالب سخنانش پیرامون وضعیت زنان در



دادگاه نمایندگی می‌کند. بدین ترتیب دختر جوان فقط به کالبدی تعرض دیده تقلیل می‌یابد که به حاشیه روایت رانده می‌شود تا دیگری در جایگاه اخلاق و قانون و عرف از حیثیت لکه دار شده اش دفاع کند و او را در جایگاه قربانی تطهیر و تبرئه کند.

داستان اصلی من مادر هستم برآمده از همان کلیشه قربانی نکوهی و سرزنش زن آزاردیده است و نگرش مبتنی بر مقصر دانستن زنان به عنوان عامل تحریک برای اعمال آزارها و تجاوزهای جنسی را تثبیت و بازتولید می‌کند. این فیلم پدیده شوم تجاوز به عنوان خطر فراگیری که کل جامعه را مورد تهدید قرار دهد، به امری ناشی از مسائلی همچون طلاق والدین و روابط آزاد زن و مرد و استفاده از مشروبات الکلی فرو می‌کاهد و همان دیدگاه‌های اخلاقی مرسوم در راستای تجاوز ناشی از بی‌بند و باری را مشروعیت و اعتبار می‌بخشد. فیلم هرچند درباره زن‌ها و تجاوز و بارداری و مادر شدن و سقط جنین است اما در آن با همان پارادوکسی مواجهیم که ترزا دولارتیس از آن سخن می‌گوید که زن به مثابه چیزی است که همیشه از آن سخن می‌گویند اما خود او ناشنوده باقی می‌ماند. اینجا هم اساسا با تن زنانه‌ای مواجهیم که دستمایه تعرض قرار می‌گیرد تا اهداف و امیال مردانه فیلمساز برآورده شود و او بتواند صدای غالب خود را جایگزین تن حذف شده زن کند و دست به قضاوت بزند و حکم صادر کند و زن را به جای متکلم به ابژه تکلم تقلیل دهد که کارکردی شیء گونه در خارج از نظام روایتی به مثابه ساختار اجتماعی دارد و در راستای تقویت گفتمان مردانه حاکم بر فیلم به کار می‌رود.

بنابراین آنچه مهم است، فقط طرح مساله تجاوز در سینما نیست، بلکه چگونگی بازنمایی آن و کنکاش پیرامون دلایل و نتایج آن اهمیت بیشتری دارد. فیلمسازان در پرداختن به چنین موضوعی باید به نقش و تأثیر باورهای دینی، نگرش‌های پورنوگرافیک، ساختارهای قدرت، نهادهای سیاسی و اجتماعی، نظام سرمایه‌داری و ارزش‌های خانوادگی در شکل‌گیری و تثبیت دوگانه مرد و زن توجه کنند و با تغییر الگوهای روایی رایج از طریق تکنیک‌های ساختارگریز و رادیکال، نظام نابرابر مبتنی بر مرد فاعل و زن منفعل در جامعه را به چالش بکشند. علاوه بر این با نفی استراتژی مسلط سینمایی که به نفی ایدئولوژی غالب مردسالاری منجر می‌شود، درصدد دگرگونی ساختار اجتماع به واسطه تحول ساختار داستان برآیند. در واقع بدن‌های نامرئی زنان در سینمای ایران فقط ناشی از محدودیت‌های پیرامون نمایش تن زن‌ها نمی‌شود، بلکه غالبا زن‌ها در ساحت ذهن فیلمسازان غایب هستند و فقط به عنوان ابزاری جهت طرح ایده‌های داستانی ظاهر می‌شوند اما در واقع حاضر نیستند و در حالی که نمایش داده می‌شوند ولی امکان بازنمایی خود را ندارند. بنابراین زمانی می‌توان فیلمی را مرتبط با زنان و مسائل‌شان دانست که دوگانه مبتنی بر مرد به عنوان عامل نگاه و زن در جایگاه دیده شدن زیر سوال برود و شناخت زن نه از طریق میل و نگاه دیگری، بلکه از زاویه دید خودش صورت بگیرد و زنان همانگونه که واقعا هستند، به تصویر کشیده شوند، نه آنگونه که فیلمسازان می‌خواهند.

در واقع آنچه فیلم‌ها را تمایز می‌بخشد، داستانی نیست که پیرامون زنان روایت می‌شود بلکه نوع رویکرد بیانی و استراتژی بصری موجود در فیلم است که معلوم می‌کند که آیا این فیلم‌ها درصدد تغییر و اصلاح دیدگاه غالب و مسلط نسبت به زنان هستند و در راستای قدرت بخشیدن به حضور آن‌ها تلاش می‌کنند و یا همان نگرش رسمی و رایج را تثبیت و بازتولید می‌کنند و درصدد نادیده گرفتن زن‌ها و در حاشیه نگه داشتن آن‌ها برمی‌آیند. پس وقتی درباره خشونت جنسی در سینما بحث می‌کنیم، فقط بر طرح این موضوع تأکید نداریم، بلکه باید توجه داشته باشیم که گاهی نحوه مواجهه فیلمسازان با زنان و مسائل‌شان به نوعی تعرض به شخصیت و نقش و جایگاه واقعی آن‌ها منجر می‌شود و سینماگران به گونه‌ای زنان را به تصویر می‌کشند که با سرکوب عاملیت‌شان، آن‌ها را تحت تسلط خود درمی‌آورند و هویت‌شان را همچون بدن در وقت تجاوز از ریخت می‌اندازند و متلاشی می‌کنند.





فرنگیس بیات

# ما در جنبشِ "می‌تو" چه چیزهایی نداریم؟



یک پند رومی می‌گوید: «بدبختی آن وضعیت بردگی است که در آن قانون یا ناشناخته است یا نامشخص». وضعیت مقابله با خشونت و آزار جنسی در ایران کمابیش در همین اصل توصیف شده است. از یک سو کیفری کردن آزار و خشونت در موارد محدودی با کیفرهای سخت همراه است، از سوی دیگر نیاز جدی برای پیگیری عدالت ترمیمی وجود دارد. خشونت و آزار جنسی در آن حیطه‌ای که نیاز جدید جامعه ماست، در قانون دیده نشده و نخواهد شد. از این رو بسیار ضروری است که راه‌چاره‌ای پیدا کنیم. موارد صریحی همچون تجاوز، هتک حرمت و آدم‌ربایی و... در حیطه عدالت کیفری قابلیت پیگیری دارند. موارد متعددی از خشونت و آزار جنسی هم وجود دارند که کدهای صریح قانونی برای آنها تکلیفی تعیین نکرده است و احتمالاً همه آنها هم، نباید و نمی‌توانند به کد کیفری تبدیل شوند. در این فضا که از یک سو، ناهم‌زمانی قانون با نیاز امروز به شدت حس می‌شود، از سوی دیگر قرار نیست همه امور و فضای خصوصی به انضباط قانون سپرده شود، ملاحظه دیگری هم روبروی ماست. این‌که آزاردیده‌هایی وجود دارند که بنابر قوانین کیفری فعلی بعد از وقوع جرایمی مثل تجاوز به دنبال دادخواهی هستند، اما در شرایطی به سر می‌برند که امکان پیگیری کیفری ندارند. از این رو آنها را نیز باید در زمره جستجوگران عدالت ترمیمی قرار داد. نتیجه اینکه ما برای برپایی رویه‌ای که بتواند به تحقق عدالت در سطح ترمیمی به یاری آزاردیده‌ها و جامعه بیايد، نیاز ضروری داریم. از این رو با شروع جنبش می‌تو در فضای آنلاین فارسی، هر روز نیاز جدی‌تری به دو سطح اقدام احساس می‌شود.

سطح اول مداخله پیشگیرانه آموزشی تا حمایتی از بروز خشونت و آزار جنسی است که در نهایت به تدوین مرام‌نامه‌های حرفه‌ای و کدهای اخلاقی مقابله با خشونت و آزار جنسی کمک برساند.

در این سطح، سوای جرم‌انگاری کیفری متناسب که موضوع بحث ما نیست، برای تدوین مرام‌نامه حرفه‌ای و کدهای اخلاقی مقابله با خشونت و آزار جنسی در محل کار می‌توان چارچوبی را به بحث گذاشت و پیش‌بینی برای آن داشت. برای این منظور ابتدا اجزاء چارچوب یک مرام‌نامه معمول را جزء به جزء مرور می‌کنیم و سپس نگاهی مقایسه‌ای خواهیم داشت به تاثیر کنشگری آنلاین و این فضا و ملاحظات که برای جامعه مدنی تحت فشار در ایران با آن روبرو هستند. معمولاً برای مقابله با خشونت و آزار جنسی که عمدتاً در محیط‌های کاری به وقوع می‌پیوندند، قدم‌های زیر برداشته می‌شود:

## ۱. سطح اول پیشگیرانه آموزشی تا حمایتی

پرداختن به هیچ مساله سیاسی و اجتماعی یا فرهنگی بدون داشتن تجهیزاتی برای پیشگیری از وقوع مجدد آن معضل، معنادار نخواهد بود. پیشگیری، هم اقدامی عملیاتی است و هم تاثیرات فرهنگ‌سازی دارد. در نهایت برای به وقوع نپیوستن مجدد آزار به ما کمک می‌کند. از این جهت، هر واحد اقتصادی صرف‌نظر از تعداد شاغلان به کار، موظف به تدوین مرام‌نامه‌ای در این زمینه است. این مرام‌نامه می‌تواند گام‌های پیشنهادی زیر را بردارد:

## ۱.۱ تعریف و اشکال خشونت و آزار جنسی:

تعریف خشونت جنسی در حیطه کلی فقدان رضایت برای عمل جنسی، تکرار شونده‌گی آزار و نبود شفافیت<sup>۱</sup> قابل پیش‌بینی است. از دهه ۱۹۷۰ که نظام‌های قانونگذاری بیشتر درگیر مقابله با آزار جنسی به ویژه در محیط کار شدند، ابتدا به تعریف نقطه‌ای بسنده می‌کردند اما در طول سال‌ها مشخص شد این قبیل خشونت‌ها بیشتر در دل فرهنگ حاکم بر محیط کار سرپیرون می‌آورند، خشونت‌های موقعیتی هستند و با اتکا به روش‌های نقطه‌ای و شمارشی در تعریف قابل پیش‌بینی نیستند. از این رو با تغییر جهت بسوی تعاریف روندی مثل وضعیت ساختارها، روابط حاکم بر محیط حرفه‌ای، ساختار حقوقی و وضعیت نهادهای مردمی، آزار جنسی را رفتاری با ماهیت جنسی تعریف کردند که شان زنان و مردان را مخدوش می‌کند، رفتاری که به شکلی ناخواسته، غیرقابل تحمل، نامناسب و تهاجمی علیه دیگری با ایجاد وحشت، خصومت یا تعرض در محیط کار صورت می‌پذیرد. اصل «این برای آن» [quo pro Quid] آزار جنسی که معمولاً مهمترین محور وقوع خشونت و آزار جنسی شناخته می‌شود، زمانی است که مدیر، کارفرما و مسئول ارشد یا همکاری تلاش می‌کند روابط کاری را با درخواست یا اصرار علی‌رغم شنیدن نه «قاطع» برای شروع رابطه، یا هر نوع نزدیکی بدنی یا کلامی یا موضوعی که ماهیتا جنسی است، بر دیگری تحمیل کند. این آزار می‌تواند درخواست شکلی از مبادله جنسی در فرآیند استخدام، ارتقا، آموزش، انضباطی، اخراج، افزایش حقوق یا هر موضوعی مربوط به محیط کار و روابط حرفه‌ای کاری و یا در ازای آن باشد. اشکال وخیمی همچون تجاوز، حمله جنسی و یا هتک حرمت معمولاً در قوانین کیفری به خوبی پوشش داده شده است. این اشکال شامل سه دسته: - فیزیکی [هر تماس ناخواسته: شامل لمس ناخواسته، نوازش، نیشگون، بغل کردن، بوسیدن تا تجاوز باشد].

- اشکال زبانی [اظهارات نامناسب و ناخوشایندی که به لحاظ فرهنگی و اجتماعی در عرف می‌تواند هرز دهانی جنسی، جوکهای سکسی و حتی اظهار نظر در مورد فرم لباس، فرم بدن و قضاوت‌های مربوط به کشش جنسی باشد].

- اشکال غیر شفاهی [ژست‌های نامناسب، زبان بدن پیشنهاددهنده و بی‌ملاحظه، در معرض حالت نامناسب که دلالت سکسی دارد، نگاه خیره و هیزبازی، چشمک زدن، اشاره نامناسب با انگشت] است.

- نشان دادن یا همکاری را در معرض دیدن تصاویر یا محتوای نامناسب غیرمعمول در محل کار [بدون ارتباط حرفه‌ای با شغل]، فرستادن ایمیل، اس.ام.اس. یا از هر طریقی که بتوان آن را در معرض قرار دادن دعوتی جنسی بدون رضایت و با اصرار یا به شکلی فریبکارانه تعریف کرد، آزار جنسی است.

## ۱.۲ هدف، حیطه و پوشش

**هدف اول:** تضمین محیطی امن برای زنان و مردان با هر گرایش جنسی است به صورتی که امکان رشد، بالا رفتن عملکرد و فرصت‌های بیشتر شغلی برای همه وجود داشته باشد. ایستادگی در مقابل ناامن شدن و طرد شدن افراد از محیط کار و تضمین محیط امن حرفه‌ای برای همه.

۱. در خصوص مسئله شفافیت به عنوان عنصری از رضایت در روابط جنسی نگاه کنید به مقاله‌ی نوآورانه غنچه قوامی با عنوان «من هم» و محدودیت‌های گفتمان حقوقی در مجموعه هم صدایی علیه سکوت انتشار بهار ۱۴۰۰. قابل دسترسی از



**هدف دوم:** مشخص کردن این است که چه چیز خشونت یا آزار نیست. حق ارتباط دوستانه، محترمانه، حق ابراز علاقه محترمانه و ضرورت نه گفتن قاطعانه. حیطه پوشش این مرام‌نامه‌ها معمولا از پایین‌ترین تا بالاترین رده کارمندان، کارگران و مدیران را شامل می‌شود. میزان پوشش این مرام‌نامه شامل همه روابط کاری اعم از ارتباطات دائمی تا موقتی و حتی حضور بسیار کوتاه در محیط کار یا شکلی از ارتباط با محیط کار مثلا برای تعمیرات یا سرویس جابجایی یا غیره است.

### ۱.۳ مدل‌سازی از روابط محل کار

ذی‌نفعان محیط کار را شناسایی کنیم: کارفرما، سطوح کارگران کارمندان [چارت سازمانی]، نوع و ماهیت کار [خدماتی، تولیدی، کشاورزی/صنعتی، تجاری، مراقبتی و...]. سازمان‌های کار، سندیکا، شبکه حرفه‌ای کار، مشتری‌ها، شرکای کاری. در نسبت میان این بازیگران روابط کاری و مخاطرات بالقوه برای خشونت و آزار جنسی نهفته است. مدل‌های چندگانه‌ای برای این پیش‌بینی وجود دارد که می‌تواند مورد استفاده قرار گیرد.

### ۱.۴ پیشنهاد سیاست‌گذاری: تدوین یا تهیه مرام‌نامه

**الف.** مشورت با حقوقدان، فمینیست‌ها و مددکاران اجتماعی برای تدوین مرام‌نامه روشن و ترجیحا مختصر اما جامع که بدون پیچیدگی، آزار و خشونت جنسی را تعریف کرده باشد.

**ب.** صراحتا وقوع آزار و خشونت را محکوم کرده باشد.

**پ.** ممنوعیت‌ها و خطوط روشنی برای مقابله با خشونت نشان داده باشد.

**ت.** مکانیسم گزارش‌دهی و پیگیری خشونت، قابل مراجعه و روشن باشد.

**ث.** محرومیت‌ها و جریمه‌های احتمالی را مشخص کرده باشد.

**ج.** اقدامات حمایتی و جبرانی برای آزاردیده‌ها را مشخص کند.

**ح.** وارد کردن بندهایی از برنامه مقابله با آزار در بخش استخدام و قراردادهای کاری

**خ.** ارزیابی و بروزرسانی برنامه پیگیری با توجه به تجارب گزارش‌شده

معمولا چنین مرامنامه‌هایی باید به طور رسمی یا در زمان مشخص یا در دوره مشخص به صورت عمومی آموزش داده شوند. برنامه مقابله با آزار باید مسئول مشخصی داشته باشد. مفاد برنامه یا به صورت جداگانه در قرارداد کاری مورد اشاره قرار بگیرد یا به صورت جدا توسط مدیران و کارگران یا کارمندان امضا شود. برنامه می‌تواند به صورت دفترچه‌ای مستقل منتشر شود یا بر روی وبسایت شرکت یا در تابلوی اعلانات قرار بگیرد.

## ۲. سطح دوم مداخله عملیاتی / اجرایی برای ساخت رویه‌های اولیه اجرای عدالت ترمیمی

ابتدا لازم به مرور چند نکته است. این‌که عدالت ترمیمی تفاوت‌های مهمی با عدالت کیفری دارد. عدالت کیفری از لحظه شکسته شدن رابطه فرد با دولت ضرورت پیدا می‌کند اما عدالت ترمیمی به دنبال احیا روابط فرد با جامعه است. در عدالت کیفری مسئله مهم اثبات جرم است در حالی‌که در عدالت ترمیمی مسئله تفهیم خشونت است.

عدالت کیفری یک ترکیب دو جزئی است یعنی خطاکار و دولت، در صورتی‌که عدالت ترمیمی یک رابطه سه وجهی است از خطاکار، آزاردیده و جامعه. در واقع مثلثی است از همیاری آزاردیده‌ها، خطاکاران و خانواده [گروه / جامعه] است با محور:

**کمک، حمایت و ترمیم آزاردیده (مسئولیت‌پذیری آزارگر)**

**برگزاری نشست یا جلسه با حضور خطاکار و خانواده گروه دوستان یا تسهیل‌گران عدالت ترمیمی [حقوق‌دانان، مددکار] (محافظت از جامعه یا گروه)**

**ایجاد جبران واقعی امری فراتر از گفتگوی چند جانبه، تصمیم‌گیری مشخص برای جبران (پیش گذاشتن راه مشخصی برای جبران)**

نکته‌ای که نباید فراموش کرد این‌که عدالت ترمیمی نباید اجباری، با وارد کردن آسیب‌های ثانویه و قربانی‌سازی مجدد و به طور کلی هزینه‌های تحمیلی بیشتر برای آزاردیده‌ها همراه باشد. دوراندیشی، سنجش توانایی تحمل پیامدهای پیگیری و ارزیابی احتمالی از آنچه به وجود خواهد آمد، مهم است. عدالت ترمیمی الزاما نباید عمومی اعلام، اعلان و یا پیگیری شود، اما در مواردی که قربانیان روبروی شبکه قدرتمند آزارگر قرار دارند، عمومی کردن و به فضای احتمالا رسانه‌ای کشاندن تنها امکان باقیمانده برای قربانی‌ها خواهد بود. رویکرد عدالت ترمیمی به ویژه در مورد خشونت‌های جنسی به شدت باید مراقب باشد آسیب جدیدی درست نکند و فرآیند قربانی‌سازی بار دوم یا سوم را ممکن نکند. از این رو کنار هم نشان دادن عدالت ترمیمی با رویکردهای فمینیستی بیش از هر چیز مراقب است تا قربانی جدیدی نداشته باشیم.

## گام‌های عملیاتی

عدالت ترمیمی رویه‌ای گفتگویی و خلاقانه است. اگر بخواهیم به عدالت ترمیمی مراجعه کنیم باید از این چهار عنصر (s'P FOUR) برای برگزاری عملیاتی عدالت ترمیمی شروع کنیم:

**افراد (Person):** آزاردیده، آزارگر، نزدیکان، دوستان، گاهی خانواده، میانجیگران

**مکان (Place):** محل گفتگو، امکانی ارتباطاتی، قرار زمانی، شرایط شرکت در جلسه

**روش (Practice):** پیش‌بینی برای اینکه گفتگو از کجا، توسط کی، با چه موضوعی شروع شود. پیش‌بینی برای عذرخواهی جبران

**طرح (Plan):** چه تصمیمی گرفته شود، چه توافقی قابل انتشار است، بقیه از جلسه چه بدانند؟

کنار هم نشانیدن این عناصر چهارگانه آغاز عدالت ترمیمی است. عکس زیر نیز به ما نشان می‌دهد کانون عدالت ترمیمی را آزار دیده و آزارگر و در دایره‌های بعدی سایر ذی‌نفعان مستقیم مثل خانواده‌ها دوستان و شاهدان، افراد با واسطه کمی دورتر از آزاردیده و آزارگر و البته ذی‌نفعان غیر مستقیم مثل ان‌جی‌او. حمایتی مددکاری و... تشکیل می‌دهند.

### Stakeholders in Restorative Justice

- ☐ Direct Stakeholders
- ☐ Indirect Stakeholders



Adapted from Paul McCold and Ted Wachtel - 2000



## یاسمین فهبد در گفتگو با علیرضا شجاعیان: بیان هنری، ابزاری برای مقابله با خشونت علیه جامعه کوئیر



یاسمین فهبد در گفتگو با علیرضا شجاعیان نقاش کوئیر در مورد خشونت جنسی علیه جامعه کوئیر و چالش‌هایی که این جامعه در جریان مرئی شدن روبروی آن است، حرف زده است. شجاعیان یادآوری می‌کند که بیان هنری به مراتب راه هموارتر و امکان‌های بیشتری در مقایسه با بیان کلامی در واگفتن از خشونت‌هایی برآمده از کلیشه‌های باور جمعی و مسئله انکار جامعه کوئیر توسط باور جمعی در اختیار قرار می‌دهد. شجاعیان طیف خشونت‌ها را بنابر تجربه خود در پهنه وسیعی از انکار کوئیر توسط جامعه تا سکوت جامعه و پرهیز آن از روبروشدن با واقعیت کوئیر می‌داند. جامعه در غیاب آگاهی، خشونت غیرمستقیمی را با ایفای نقش قضاوتگر در تقویت کلیشه‌ها و سنتگرایی تحمیل می‌کند. شجاعیان همبستگی میان جنبش زنان با جامعه کوئیر و پایان انزوای این جامعه را برجسته می‌کند و در آخر با طرح چرایی امتناع جامعه کوئیر از بیان خشونت‌های تجربه‌شده‌اش بویژه خشونت‌های دوران کودکی، نوجوانی و... مسئله قربانی‌سازی مجدد پس از روایت‌ها را گوشزد می‌کند. در انتهای گفتگو فرصت دیدن چند اثر از شجاعیان را هم خواهیم داشت. آثاری که هنرمند با سعی در شکستن کلیشه‌های جاری، ما را به دیدن آنها دعوت می‌کند.

[اسپکتروم](#) یک سازمان غیردولتی و غیرانتفاعی کوییرفمینیست است که برای برابری تمام انسانها بر طیف جنس، جنسیت و گرایش‌های جنسی و بیان جنسیتی تلاش می‌کند. [دوجنسگرا](#)، [ماچولند](#)، [آویشن](#)، [رنگین کمان ایران](#) و [ایلیکیشن همد](#) پروژه‌هایی هستند که تاکنون توسط این سازمان راه‌اندازی و مدیریت شده‌اند.

«خشونتِ جنسی» با سردبیری فرنگیس بیات، از مجموعه پرونده‌های مرتبط با جنسیت و سکسوالیته است که در قالب گاهنامه و با همکاری سردبیران مهمان تولید و ارائه می‌شوند. گاهنامه اسپکتروم به موضوعاتی می‌پردازد که کمتر در فضای فمینیستی فارسی‌زبان مورد بحث قرار گرفته‌اند.